

دستوری‌شدگی و خلق یک طبقه واژگانی جدید در زبان فارسی^۱

امیرسعید مولودی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تهران)
مهرزاد منصوری (دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه شیراز)

چکیده: هدف پژوهش حاضر بررسی تاریخی (در زمانی) گروهی از کلمات در زبان فارسی است که در دوره‌های پیشین زبان فارسی دارای مقوله واژگانی مشخص بوده‌اند و به طور مستقل در ساخت‌های مختلف به کار می‌رفته‌اند، اما در فارسی امروز تنها کارکردشان حضور به‌عنوان عنصر غیرفعلی (فعلیاری) در فعل مرکب است. از رهگذر بررسی تاریخی واژه‌های مذکور در حوزه‌هایی چون صرف و نحو و معنی‌شناسی، در چهارچوب نظری دستوری‌شدگی، مشخص می‌شود که این واژه‌ها به‌واسطه فرایندی به نام دستوری‌شدگی ویژگی مذکور را یافته‌اند. هدف دیگر اثر حاضر بررسی مقوله واژگانی این کلمات است. در مطالعات پیشین، مقوله‌بندی تعداد کمی از واژه‌های مورد نظر با رویکردهای هم‌زمانی همچون دستور خودواژه‌ای صورت پذیرفته است، اما نقدهایی به آن مطالعات وارد است که در اثر حاضر به آنها می‌پردازیم. نهایتاً بررسی‌های هم‌زمانی و در زمانی مقوله‌بندی این کلمات، به معرفی طبقه «فعلیاری محض» در زبان فارسی منجر می‌شود.

کلیدواژه‌ها: زبان فارسی، دستوری‌شدگی، فعلیاری محض، مقوله‌بندی، دستور خودواژه‌ای.

۱. بر خود لازم می‌دانیم از استاد فرزانه، جناب دکتر حسن رضائی باغبیدی، که در حین نگارش اثر حاضر و پس از اتمام آن از راهنمایی‌های ارزشمندشان بهره‌های فراوان بردیم، صمیمانه تشکر کنیم.

۱. مقدمه

دستوری‌شدگی^۱ فرایندی است که به وسیله آن واحدهای واژگانی به امکانات دستوری تبدیل می‌شوند؛ فرایندی که در تمامی زبان‌های دنیا موارد فراوانی از آن گزارش شده است. در زبان فارسی نیز در آثار مختلف به نمونه‌های متعددی از این فرایند اشاره شده است. تمرکز پژوهش حاضر بر روی گونه‌ای از این فرایند است که تا کنون مورد بررسی و توجه قرار نگرفته است؛ گونه‌ای که به موجب آن کارکرد کلماتی که در گذشته زبان فارسی دارای مقوله واژگانی و بالطبع ویژگی‌های صرفی - نحوی مخصوص آن مقوله بوده‌اند، در فارسی معاصر، به حضور به‌عنوان فعلیاری در افعال مرکب تبدیل شده است. برخی همچون تراگوت (TRAUGOTT 1999) سیر تحولی افعال مرکب را از مصادیق فرایند واژگانی‌شدگی^۲ می‌دانند، اما برخی نیز همچون برینتون و آکیموتو (BRINTON & AKIMOTO 1999) به علت مقوله‌زدایی فعلیاری و همکرد (بخش فعلی فعل مرکب) و برخی دلایل دیگر آن را از مصادیق دستوری‌شدگی می‌دانند. در این زمینه دیدگاه سومی نیز وجود دارد که همانا ترکیب دو دیدگاه پیشین است؛ به عبارت دیگر، در این دیدگاه افرادی همچون کوئرک و همکاران (Quirk et.al. 1988) معتقدند به وجود آمدن افعال مرکب در طول زمان محصول هر دو فرایند مذکور است و درحقیقت افعال مرکب پیوستاری میان دو فرایند پیش‌گفته محسوب می‌شوند. نغزگوی کهن و داوری (۱۳۹۱) نیز با بررسی همکردشدگی (تکوین همکردها از رهگذر دستوری‌شدگی) در زبان فارسی نشان می‌دهند که پیدایش فعل مرکب محصول تعامل دو فرایند دستوری‌شدگی و واژگانی‌شدگی است و این دو فرایند همیشه در جهت مخالف هم نیستند و می‌توانند با هم نظامی از روابط را به وجود بیاورند. در پژوهش حاضر در چهارچوب نظری کرافت (Croft 2003) در زمینه سازوکارهای دخیل در فرایند دستوری‌شدگی، نشان می‌دهیم که برای داده‌های پژوهش حاضر، فرایند دستوری‌شدگی اتفاق افتاده است؛ هرچند، اگر به شکل‌گیری افعال مرکبی که در بردارنده داده‌های این پژوهش به‌عنوان فعلیاری هستند نگاهی دقیق بیفکنیم می‌توانیم دیدگاه سوم در زمینه شکل‌گیری افعال مرکب را بپذیریم، اما در پژوهش حاضر تنها بخش

1. grammaticalization

2. lexicalization

دستوری‌شدگی این پیوستار مورد نظر بوده است و با جزئیات کافی به تبیین این مسئله پرداخته شده است. همچنین از رهگذر بررسی هم‌زمانی مقوله واژگانی این کلمات با نظریه پیش‌نمونه^۱ نشان می‌دهیم که نمی‌توان این کلمات را برحسب معیارهای صرفی و نحوی و معنایی یا کاربردشناختی حتی به اعضای حاشیه‌ای طبقات شناخته‌شده کلمه در زبان فارسی همچون اسم، فعل، صفت و حرف اضافه متعلق دانست. با در نظر گرفتن نکته مذکور و همچنین این نکته که تنها تظاهر این کلمات در زبان فارسی معاصر حضور به‌عنوان فعلیاری است آنها را «فعلیاری محض» نامیده‌ایم.

به‌جز مقدمه، اثر حاضر از شش بخش دیگر تشکیل شده است. در بخش دوم تحت عنوان «پیشینه مطالعاتی»، پژوهش‌های مربوط به مقوله‌بندی واحدهای واژگانی و همچنین آثار مربوط به دستوری‌شدگی را به‌طور مختصر معرفی می‌کنیم. بخش سوم تحت عنوان «نقد آثار پیشین در مورد مقوله صفت گزاره‌ای»، به نقد و بررسی سه اثر کریمی‌دوستان (۱۳۸۶)، کریمی‌دوستان و ذاکر (۱۳۸۸) و کریمی‌دوستان (Karimi-Doostan 2011) در زمینه صفات گزاره‌ای می‌پردازد. بخش چهارم تحت عنوان «چهارچوب نظری»، به معرفی اثر کرافت (2003) به‌عنوان چهارچوب نظری اثر حاضر در زمینه بررسی فرایند دستوری‌شدگی اختصاص دارد. در بخش پنجم تحت عنوان «تجزیه و تحلیل داده‌ها»، در چهارچوب نظری پیش‌گفته، داده‌های پژوهش را تجزیه و تحلیل می‌کنیم. بخش ششم با عنوان «فعلیاری محض»، به معرفی این طبقه واژگانی جدید که محصول فرایند دستوری‌شدگی است اختصاص دارد و نهایتاً در بخش هفتم با عنوان «نتیجه‌گیری»، جمع‌بندی مباحث طرح‌شده در اثر حاضر صورت می‌پذیرد.

۲. پیشینه مطالعاتی

از آنجاکه در پژوهش حاضر ارتباط تنگاتنگی بین مقوله‌بندی واحدهای واژگانی و دستوری‌شدگی وجود دارد، ابتدا مروری مختصر بر پژوهش‌های انجام‌گرفته در زمینه

1. prototype

مقوله‌بندی و سپس بر مطالعات مربوط به دستوری‌شدگی خواهیم کرد.

در زمینه زبان‌شناسی، همانند بیشتر حوزه‌های علمی، فلاسفه یونان باستان پیش‌تاز اروپائیان محسوب می‌شدند (مشکوة‌الدینی ۱۳۸۱: ۱۳). افلاطون نخستین کسی بود که جمله را به دو بخش اسمی (اونوما^۱) و فعلی (ریمما^۲) تقسیم کرد و با این کار مبنای محکمی برای طبقه‌بندی واژه‌ها در دوره‌های بعد از خود ایجاد نمود. البته افلاطون تصریح نکرده بود که آیا اونوما و ریمما به واژه اشاره می‌کنند یا به عبارت و یا به هر دو. همچنین وی مقوله‌صفت را زیرطبقه ریمما در نظر می‌گرفت. ارسطو به دو طبقه پیشین طبقه جدیدی به نام سیندِسْموی^۳ افزود؛ طبقه‌ای که دربردارنده حروف ربط و تعریف و ضمائر بود. صفت در طبقه‌بندی ارسطو نیز جزو طبقه فعلی بود. پس از افلاطون و ارسطو، رواقیان از طرفی به شمار انواع کلمه افزودند و از طرف دیگر برای مقوله‌های دستوری موجود در آن زمان تعریف‌های دقیق‌تری به دست دادند. پس از رواقیان اسکندریان مطالعات زبانی را به‌عنوان بخشی از بررسی‌های ادبی پی گرفتند و از میان آنها دیونیسیوس تراکُس (Dionysius Trax) نخستین توصیف دقیق از دستور زبان یونانی را ارائه کرد و اجزاء کلام را برای نخستین بار به هشت جزء ۱. اسم، ۲. فعل، ۳. وجه وصفی، ۴. حرف تعریف، ۵. ضمیر، ۶. حرف اضافه، ۷. حرف ربط، و ۸. قید تقسیم کرد (رابینز ۱۳۷۰: ۶۸-۸۳). رومیان در زمینه دستور زبان و طبقه‌بندی واژگانی کلمات مانند بسیاری از حوزه‌های دانش، به ترجمه آثار یونانیان پرداختند. به طور مثال آنها در زمینه تقسیم‌بندی کلمات، هشت جزء پیش‌گفته را عیناً از یونانی ترجمه کردند، اما چون در زبانشان حرف تعریف وجود نداشت طبقه صوت را جایگزین آن کردند.

در سنت دستورنویسی فارسی بایستی میرزا حبیب اصفهانی را نخستین دستورنویس فارسی به شمار آورد. وی برای نخستین بار، فارغ از تأثیر دستور زبان عربی، بخشی از شیوه‌های دستورنویسی اروپایی را در کتاب‌های دستور زبان خود وارد کرد و مثلاً برای نخستین بار کلمات فارسی را به ۱۰ طبقه تقسیم نمود: اسم، فعل، صفت، ضمیر، کنایات،

1. ónoma

2. rhêma

3. sýndesmoi

فرع فعل، حروف، متعلقات فعل، ادوات و اصوات. پس از میرزا حبیب اصفهانی، بایستی از میرزا عبدالعظیم خان قریب یاد کرد که به دستور زبان فارسی رنگ غربی بخشید و به تقلید از دستور زبان فرانسوی اقسام کلمه را ۹ گونه در نظر گرفت: اسم، فعل، صفت، کنایات، عدد، قیودات، حرف اضافه، حرف ربط و اصوات. دستور پنج استاد نیز که می‌توان آن را صورت کامل‌تر دستور قریب دانست به طبقه‌بندی نه‌گانه فوق از انواع کلمات در زبان فارسی پایبند بود و آن را حفظ کرد (باطنی ۱۳۸۰: ۱۷-۲۶). در سایر دستورهای سنتی زبان فارسی نیز می‌توان با تغییراتی کم‌وبیش، این طبقات برگرفته‌شده از زبان یونانی را مشاهده کرد. تیلور (Taylor 2003: 23-24) چهار ویژگی اصلی همه آثار فوق را - که باید آنها را ذیل عنوان رویکردهای کلاسیک/سنتی به مطالعه مقوله‌های واژگانی یا نظریه ارسطویی مقوله‌بندی دسته‌بندی کنیم - این‌طور بیان می‌کند: ۱. مقوله‌ها برحسب مشخصه‌های لازم و کافی تعریف می‌شوند؛ ۲. این مشخصه‌ها دوتایی^۱ هستند، یعنی در تعریف یک مقوله خاص، یا یک مشخصه حضور دارد [+] یا حضور ندارد [-]؛ ۳. مقوله‌ها دارای مرزهای مشخص هستند؛ ۴. تمامی اعضای یک مقوله از لحاظ عضویت در آن مقوله دارای ارزش مساوی اند. ویتگنشتاین (WITTGENSTEIN 1978) با طرح این سؤال که چگونه می‌توان کلمه «بازی» را تعریف کرد و ارائه پاسخی برای پرسش مذکور، پایه‌های نظریه ارسطویی مقوله‌بندی را زیر سؤال برد. در پاسخ به پرسش فوق، وی معتقد بود که اعضای مختلف مقوله بازی برخوردار از مجموعه‌ای از مشخصه‌های مشترک نیستند تا بر اساس آن بتوان تمایزی را بین بازی و غیر بازی قائل شد. همچنین وی معتقد بود که مرز مقوله بازی مبهم است و مقوله مورد نظر برحسب مشخصه‌های مشترک قطعی تعریف نمی‌شود، بلکه این امر به وسیله شبکه شباهت‌های ضربداری صورت می‌پذیرد. به عقیده وی هر مقوله مسلماً دارای ویژگی‌هایی است، اما برخی از اعضای مقوله برخوردار از یک دسته از ویژگی‌ها هستند و برخی دیگر برخوردار از شماری دیگر از ویژگی‌ها. بنابراین در یک مقوله هیچ ویژگی‌ای

وجود ندارد که همه اعضا از آن برخوردار باشند. یافته‌های وی در زمینه مقوله‌بندی توسط افرادی چون لباو (Labov 1973) و کمپتون (KEMPTON 1981) پی گرفته شد و با انجام برخی آزمایش‌های تجربی صحت نظریات وی تأیید گشت. اما شاید بتوان دقیق‌ترین و منظم‌ترین گسترش آراء ویتگنشتاین را در آثار روان‌شناس شناختی، النور راش (Rosch 1973, 1977, Rosch & Mervis 1975; 1999)، مشاهده کرد و بتوان وی را بنیان‌گذار نظریه پیش‌نمونه دانست. وی معتقد بود که تعریف مقوله‌ها به شیوه‌ای خشک و انعطاف‌ناپذیر با واقعیت روان‌شناختی مقوله‌ها در تضاد است. همچنین وی با انجام آزمایش‌های متعدد روان‌شناختی چهار ویژگی اصلی نظریه خویش را از لحاظ تجربی تأیید کرد که عبارت‌اند از: ۱. هریک از اعضای یک مقوله به طور مساوی نماینده آن مقوله نیستند؛ ۲. مقوله‌ها دارای ساختار شباهت خانوادگی^۱ هستند؛ ۳. مقوله‌ها در لبه‌ها و حاشیه‌ها مبهم‌اند؛ ۴. مقوله‌ها را نمی‌توان به وسیله مجموعه واحدی از مشخصه‌های لازم و کافی تعریف کرد.

در آثاری همچون بیکر (BAKER 2003) و راو (RAUH 2010) می‌توان طبقه‌بندی دیگری را نیز از رویکردهای موجود در زمینه مطالعات مربوط به مقوله‌های واژگانی مشاهده کرد. بر اساس این طبقه‌بندی رویکردهای موجود را می‌توان ذیل دو گروه رویکردهای صورت‌گرا و رویکردهای نقش‌گرا قرار داد. ویژگی رویکردهای صورت‌گرا همچون چامسکی (CHOMSKY 1970)، راس (ROSS 1973)، بیکر (2003) و هله و مارانتز (HALLE & MARANTZ 1993) این است که آنها برای مقوله‌بندی واژه‌ها غالباً از ملاک‌های نحوی و صوری استفاده کرده، بر استقلال حوزه‌ها از سایر حوزه‌های زبان و همچنین تسلط و برتری آن بر دیگر حوزه‌ها تأکید می‌کنند. به‌عنوان نمونه، چامسکی (1970) و پیروانش برای تعریف مقوله‌های واژگانی از مشخصه‌های دوگانه [N, V] استفاده می‌کنند و به این نحو تعریفی از مقوله اسم - [+N, V]، صفت [+N, +V]، فعل [-N, +V] و حرف اضافه [-N, -V] ارائه می‌دهند. در مقابل، رویکردهای نقش‌گرا همچون دیکسون (DIXON 1982)، هاپر و تامسون (HOPPER &

1. family resemblance

(Thompson 1984, Givón 1984)، لانگاکر (LANGACKER 1987) و کرافت (Croft 1991) بر این باورند که مقوله‌های واژگانی مفاهیمی پیش‌نمونه‌ای با مرزهایی مبهم‌اند. آنان برای تعریف مقوله‌های واژگانی از ملاک‌های معنایی و یا کاربردشناختی استفاده می‌کنند. به‌عنوان نمونه، کرافت (1984, 1990, 1991) برای تعریف مقوله‌های واژگانی از ملاک‌های کاربردشناختی ارجاع^۱ و گزاره^۲ و توصیف^۳ استفاده می‌کند و معتقد است این ملاک‌های کاربردشناختی دارای هم‌پسته‌های نحوی اسم و فعل و صفت و همچنین هم‌پسته‌های معنایی چیز^۴ و عمل^۵ و خصوصیت (ویژگی)^۶ هستند.

پس از مرور پژوهش‌های مربوط به مقوله‌بندی، اکنون بایستی به مطالعات انجام‌گرفته در زمینه دستورشناسی اشاره کنیم.

اصطلاح دستورشناسی برای نخستین بار توسط میه (Meillet 1912) به کار گرفته شد. البته کاربرد این اصطلاح برای اشاره به شکل‌گیری امکانات دستوری از واحدهای واژگانی، ریشه در آراء هومبولت (Humboldt 1823) و گابلینتز (Gabelentz 1891) دارد. میه (1912) در زمینه پیدایش امکانات دستوری به دو فرایند قیاس^۷ و دستورشناسی اشاره می‌کند، اما خود از بین دو فرایند فوق، بیشتر بر دستورشناسی تأکید می‌کند. برطبق نظریات وی، علاوه بر واحدهای واژگانی منفرد و گروه‌ها، حوزه کاربرد دستورشناسی را می‌توان به ترتیب اجزای کلام نیز گسترش داد.

پس از وی، دیگر متخصصان زبان‌های هندواروپایی در دو دهه نخست قرن بیستم، با رویکرد درزمانی‌شان به پدیده دستورشناسی، به تبیین چگونگی پیدایش مقولات تصریفی زبان‌های هندواروپایی پرداختند. با ظهور ساخت‌گرایی و سپس دستور زایشی، مطالعات مربوط به دستورشناسی به علت برخورداری از جهت‌گیری‌های درزمانی رو به افول گذاشت و بررسی فرایندهای تاریخی به مسئله‌ای حاشیه‌ای تبدیل شد. البته در همین دوره

1. referring
4. object
7. analogy

2. predicating
5. action

3. modifying
6. property

نیز می‌توان به آثاری همچون کوریلویچ (Kurylowicz 1964) و واتکینز (Watkins 1964) در زمینه بررسی فرایند دستوری‌شدگی اشاره کرد، اما بایستی نقطه آغاز بازگشت به مطالعات دستوری‌شدگی را دهه ۱۹۷۰ دانست. در این دهه، با افزایش علاقه در زمینه‌هایی همچون کاربردشناسی و رده‌شناسی، مطالعات حوزه دستوری‌شدگی احیا شد؛ البته نقطه عینی بازگشت به مطالعات دستوری‌شدگی در این دهه را بایستی مقاله گیون (Givón 1971) تحت عنوان «نحو تاریخی و صرف هم‌زمانی» دانست که در بردارنده جمله مشهور «صرف امروز، نحو دیروز است» بود (Hopper & Traugott 2003: 25-26). وی در اثر خود چرخه یک‌سویه زیر را برای فرایند دستوری‌شدگی معرفی کرد:

گفتمان < نحو > صرف < واژ- واج‌شناسی^۱ < صفر

اثر تأثیرگذار دیگر در این زمینه لمان (Lehmann 1982) است. وی سه پارامتر هم‌نشینی و سه پارامتر جانشینی (مجموعاً شش پارامتر) را معرفی کرد که به وسیله آنها می‌توان میزان دستوری‌شدگی را از لحاظ هم‌زمانی و در زمانی تعیین کرد. هاینه و ره (Heine & Reh 1984) نیز با ارائه یک فرایند سه‌جزئی از دستوری‌شدگی که عبارت بود از تغییر واجی، تغییر صرفی - نحوی و تغییر نقشی، داده‌های زبان‌های افریقایی را از این منظر بررسی کردند. شباهتی که بین دو اثر فوق می‌توان مشاهده کرد این است که تمرکز اصلی هر دوی آنها در فرایند دستوری‌شدگی بر عوامل صرفی و نحوی است و کمتر عوامل معنایی را مورد توجه قرار می‌دهند؛ در حالی که در دهه‌های پایانی قرن بیستم توجه فزاینده‌ای به عوامل نقشی (معنایی و کاربردشناختی) شد. به‌عنوان نمونه تراگوت (Traugott 1982) معتقد بود در فرایند دستوری‌شدگی عوامل معنایی / کاربردشناختی‌ای وجود دارند که موجب یک‌سویه شدن تغییرات می‌شوند. برطبق نظر وی، جهت حرکت تغییرات معنایی در دستوری‌شدگی از معانی عینی به سمت معانی انتزاعی است.

در سال‌های اخیر، علاوه بر رده‌شناسان و زبان‌شناسان تاریخی، فرایند دستوری‌شدگی

مورد توجه زبان‌شناسان شناختی نیز قرار گرفته است. بر اساس نظر اوانز و گرین (EVANS & GREEN 2006) سه نظریه شناختی که به فرایند دستوری‌شدگی مرتبط هستند عبارت‌اند از رویکردهای بسط استعاری^۱ و انتزاعی‌سازی^۲ و استنتاج فراخوانده‌شده^۳.

در زبان فارسی نیز پژوهش‌هایی در زمینه بررسی فرایند دستوری‌شدگی صورت پذیرفته است که از میان آنها می‌توان به آثاری همچون خباز (۱۳۷۶)، سبزواری (۱۳۸۲)، استاجی (۱۳۸۳)، نغزگوی کهن (۱۳۸۷، ۱۳۸۹ الف، ۱۳۸۹ ب، ۱۳۹۰) نغزگوی کهن و داوری (۱۳۹۱) و نغزگوی کهن و راسخ‌مهند (۱۳۹۱) اشاره کرد. در هر یک از این مطالعات جنبه خاصی از این فرایند بررسی شده است. به طور مثال در نغزگوی کهن و راسخ‌مهند (۱۳۹۱) به توصیف بسط استعاری پرداخته می‌شود و برخی موارد دستوری‌شدگی در زبان فارسی بر اساس آن تبیین می‌شود، یا در نغزگوی کهن (۱۳۸۹ الف) مثال‌هایی از زبان فارسی برای تبیین سازوکارها و اصول حاکم بر دستوری‌شدگی ارائه می‌گردد.

پس از اشاره‌ای مختصر به رویکردهای مربوط به مطالعات مقوله‌بندی طبقات واژگانی و دستوری‌شدگی اکنون بایستی سه اثر کریمی‌دوستان (۱۳۸۶)، کریمی‌دوستان و ذاکر (۱۳۸۸) و کریمی‌دوستان (KARIMI-DOOSTAN 2011) در مورد زیرطبقه خاصی از صفت‌ها، تحت عنوان صفت‌گزاره‌ای، مرور شود تا پس از مشخص شدن جایگاه آنها در رویکردهای مربوط به مقوله‌بندی طبقات واژگانی، بتوان به نقد نظریات ایشان پرداخت.

۳. نقد آثار پیشین در مورد مقوله صفت‌گزاره‌ای

از آنجاکه یکی از اهداف پژوهش حاضر بررسی مقوله واژگانی گروهی از کلمات در زبان فارسی است و در مطالعات پیشین تعداد اندکی از داده‌های پژوهش حاضر ذیل عناوینی چون «صفت‌گزاره‌ای» یا «طبقات ناهماهنگ» مقوله‌بندی شده‌اند، در این بخش مقوله‌بندی واژه‌های مذکور را در آثار پیشین نقد و بررسی می‌کنیم.

1. metaphorical extension

2. subjectification

3. invited inferencing

برای اسامی و صفات گزاره‌ای در زبان فارسی سه تحلیل مجزا وجود دارد:
کریمی‌دوستان (۱۳۸۶)، کریمی‌دوستان و ذاکر (۱۳۸۸) و کریمی‌دوستان (۲۰۱۱).

۱-۳ کریمی‌دوستان (۱۳۸۶)

وی با اتخاذ رویکردی صوری و هم‌زمانی به مقوله‌های واژگانی، معتقد است تعدادی از کلمات موجود در زبان فارسی از ویژگی‌های توزیعی شناخته‌شده‌ی مربوط به طبقات مختلف کلمه در زبان فارسی تبعیت نمی‌کنند و در فرهنگ‌های مختلف زبان فارسی، از جمله فرهنگ‌های معین (۱۳۷۸)، صدری افشار و همکاران (۱۳۸۱) و انوری (۱۳۸۲)، به صورت‌های متفاوتی طبقه‌بندی شده‌اند. وی به‌منظور پایان دادن به اختلاف‌نظرهای موجود در این زمینه، با در نظر گرفتن ویژگی‌های توزیعی این کلمات، آنها را برای نخستین بار به دو گروه اسامی گزاره‌ای و صفات گزاره‌ای تقسیم کرده، در واقع زیرطبقه‌ای جدید برای اسم و صفت در زبان فارسی پیشنهاد می‌کند. کریمی‌دوستان پس از فهرست کردن تعدادی از صفات گزاره‌ای در جدولی مستقل (جدول ۱)، به این نکته اشاره می‌کند که چون این کلمات به‌عنوان عضو غیرفعلی در افعال مرکب ظاهر می‌شوند، نباید در نقش گزاره‌ای آنها شک کرد و بایستی آنها را صفت گزاره‌ای نامید. وی در حالی این کلمات را صفت می‌نامد که با ذکر چند معیار صرفی - نحوی برای تشخیص صفت در زبان فارسی و سپس ارائه مثال‌هایی، عملاً نشان می‌دهد که اگر قرار باشد کلمات مورد نظر برخوردار از ویژگی‌های صرفی - نحوی صفات باشند، عبارت‌های بدساخت (۱) تا (۳) به دست می‌آید. معیارهای ارائه‌شده توسط وی برای تشخیص صفات در زبان فارسی عبارت‌اند از: ۱. می‌توانند به شکل تفضیلی یا عالی درآیند؛ ۲. می‌توانند اسم را توصیف کنند؛ ۳. می‌توانند با قیود تأکیدی‌ای مانند بسیار توصیف شوند (همان: ۱۹۰). به هر روی، همانند کریمی‌دوستان دو کلمه «فراموش» و «محسوب» را که به‌زعم وی جزو صفات گزاره‌ای‌اند، برحسب معیارهای فوق می‌آزماییم:

۱. * فراموش‌تر / فراموش‌ترین، محسوب‌تر / محسوب‌ترین

۲. * افراد فراموش، کتاب‌های فراموش، مسائل محسوب، دانشمندان محسوب

۳. * بسیار فراموش، بسیار محسوب

بدساختی عبارت‌های فوق نشان می‌دهد که کلماتی همچون «فراموش» و «محسوب» برحسب معیارهای وی اصلاً صفت نیستند که در مرحله بعد بخواهیم آنها را صفت گزاره‌ای بنامیم. سؤالی که در این قسمت طرح می‌شود این است که چرا با وجود عدم برآورده کردن معیارهای صفت که توسط خود وی پیشنهاد شده، کلمات مورد نظر «صفت» در نظر گرفته شده‌اند؟

نکته دیگر در مورد اثر مذکور این است که کریمی دوستان (۱۳۸۶: ۲۰۰) برای نشان دادن این امر که یکی از خصوصیات صفت در زبان فارسی این است که می‌تواند به‌عنوان عنصر غیرفعلی در فعل مرکب ظاهر شود از مثال‌هایی همچون «تمیز کردن» و «پاک کردن» بهره می‌برد. نگاهی به کریمی دوستان (Karimi-Doostan 1997: 102-104) نشان می‌دهد که وی در این اثر به‌درستی چنین ترکیباتی را متشکل از یک صفت به‌اضافه فعل سببی «کردن» می‌داند؛ به عبارت دیگر، او در اثر نام‌برده چنین ترکیباتی را فعل مرکب به شمار نمی‌آورد و برای «کردن» به دو کارکرد متمایز قائل می‌شود: «کردن» به‌عنوان فعل سببی و «کردن» به‌عنوان همکرد. طیب‌زاده (۱۳۸۵) نیز به پیروی از طباطبایی (۱۳۸۴) چنین تمایزی را برای فعل «کردن» قائل می‌شود و معتقد است همان‌طور که به دلیل زایایی الگوی «مسند (اسم یا صفت) + فعل اسنادی» نباید اقلای می‌همچون «خوشحال بودن»، «چاق شدن» و ... را در واژگان مدخل کرد، ترکیباتی همچون «زیبا کردن» و «خوشحال کردن» را نیز به دلیل زایایی الگوی «مسند + فعل سببی» نباید در واژگان مدخل نمود. به عقیده وی با انتقال ترکیباتی که با زنجیره «مسند + فعل سببی» ساخته می‌شوند به بخش نحو، هم از بار واژگان زبان کاسته می‌شود و هم از حیث اقتصاد زبانی، توصیف زبان ساده‌تر می‌شود. سؤالی که در این قسمت پیش می‌آید این است که چرا تمایز طرح‌شده در کریمی دوستان (1997) بین دو کارکرد متفاوت «کردن»، در کریمی دوستان (۱۳۸۶) نادیده گرفته شده است، و چرا زنجیره‌های «تمیز کردن» و «پاک کردن» که در کریمی دوستان (1997) به‌درستی فعل مرکب به شمار نیامده‌اند، در کریمی دوستان (۱۳۸۶) فعل مرکب در نظر گرفته شده‌اند؟

پیش از نقد و بررسی اثر دوم، در این قسمت جدول ارائه‌شده در کریمی‌دوستان (۱۳۸۶: ۱۸۹) – که در دو اثر دیگر وی نیز عیناً تکرار شده است – ارائه می‌شود تا در بخش‌های مختلف اثر حاضر نیازی به تکرار چندباره کلمات این گروه نداشته باشیم. جدول (۱) اختلاف‌نظر فرهنگ‌های مختلف را در زمینه تعیین مقوله واژگانی این کلمات نشان می‌دهد.

ردیف	واژه	فرهنگ فارسی	فرهنگ معاصر	فرهنگ سخن
۱	فراموش	اسم	صفت	صفت
۲	محسوب	اسم فاعل	صفت	صفت
۳	مرخص	اسم مفعول	صفت	صفت
۴	وادار	اسم	صفت	صفت مفعولی
۵	گم	صفت	صفت	صفت
۶	محصور	اسم مفعول	صفت	صفت
۷	مسلوب	اسم مفعول	صفت	صفت
۸	واژگون	صفت	صفت	صفت
۹	فائق	اسم فاعل	صفت	صفت

جدول ۱

۲-۳ کریمی‌دوستان و ذاکر (۱۳۸۸)

ایشان در چهارچوب نظری دستور خودواژه‌ای که رویکردی زایشی و هم‌زمانی است به تحلیل چهار طبقه ناهمگون مصادر، اسامی گزاره‌ای، صفات گزاره‌ای و فعل‌های همکرد در زبان فارسی می‌پردازند. در رویکرد دستور خودواژه‌ای، زبان به‌عنوان حوزه‌های (نحو، ساختواژه، معنا و کاربرد) موازی و مستقل از یکدیگر تحلیل می‌شود (Sadock 1991: 20). همچنین هر یک از حوزه‌های زبانی با توجه به اصول و عناصر خاص خود اداره می‌شوند و هیچ‌یک از حوزه‌ها را نمی‌توان بر اساس حوزه‌های دیگر توصیف کرد و یا درون حوزه‌ای دیگر قرار داد. البته بایستی خاطر نشان کرد که تعداد حوزه‌های زبانی در این نظریه به طور

مشخص بیان نشده است.

یکی از نکات حائز اهمیت در مورد این نظریه که کریمی دوستان و ذاکر (۱۳۸۸: ۳۱) نیز به آن اشاره می‌کنند این است که با توجه به استقلال حوزه‌ها در این نظریه، واژه‌های زبان به‌عنوان یکی از عوامل ارتباط‌دهنده حوزه‌های مختلف زبانی به حساب می‌آیند. به بیان روشن‌تر، در هر مدخل واژگانی اطلاعات مربوط به هریک از حوزه‌های مختلف وجود دارد. از جمله نکات مهم و درعین حال غیر قابل پیش‌بینی که در این نظریه طرح می‌شود، اشاره به مفهوم پیش‌نمونه است؛ مفهومی که تقریباً هیچ‌گاه توسط رویکردهای صورت‌گرا و زایشی در مقوله‌بندی واحدهای واژگانی طرح نشده و بیشترین توجه به آن در زبان‌شناسی شناختی صورت گرفته است (در مورد این مفهوم در بخش دوم مقاله توضیحات مختصری ارائه شد). به هر روی، برطبق نظریه دستور خودواژه‌ای که خود از لحاظ شیوه تحلیل برگرفته از نظریه پیش‌نمونه است، عضویت در مقولات واژگانی مدرج است. همچنین، در اعضای پیش‌نمونه هر طبقه واژگانی اطلاعات مربوط به حوزه‌های مختلف زبان هماهنگ و همگون و در اعضای غیر پیش‌نمونه این اطلاعات ناهمگون است.

کریمی دوستان و ذاکر (۱۳۸۸: ۴۰-۴۱) کوشیده‌اند در چهارچوب نظریه دستور خودواژه‌ای رفتار منحصر به فرد اسامی گزاره‌ای، صفات گزاره‌ای، مصدرها و فعل‌های همکرد را تبیین کنند. به عقیده ایشان «صفات گزاره‌ای»:

الف) برخلاف صفت‌ها صورت تفضیلی و عالی ندارند:

۴. * فراموش‌تر

ب) با قیود تأکید مثل بسیار به کار نمی‌روند:

۵. * بسیار فراموش

ج) دارای فاعل و مفعول معنایی (موضوع) هستند:

۶. فراموش < علی، کتاب >

د) برخلاف فعل‌ها تصریف تطابق با فاعل (شناسه) نمی‌گیرند:

۷. * فراموشیدن

ه) در ساخت فعل مرکب با فعل‌های همکرد (تهی) به کار می‌روند؛

۸. فراموش کردن/ شدن

نهایتاً ایشان خصوصیات صفات گزاره‌ای در حوزه‌های مختلف را این‌گونه بیان می‌کنند:

الف) حوزه معنایی: خصوصیت

ب) حوزه کاربرد: گزاره

ج) حوزه صرف: -

د) حوزه نحو: عنصر غیرفعلی افعال مرکب با افعال همکرد و شرکت در ساخت اضافه.

(همان: ۴۰-۴۱)

نگاهی به محتوای معنایی برخی از کلمات این گروه همچون «فراموش» و «محسوب» در جدول (۱) و برخی دیگر از کلمات این طبقه که در جدول مذکور و به طور کلی در هیچ‌یک از آثار ایشان ذکر نشده‌اند، همچون «منتقل، قلمداد، منفجر، برگزار، فروگذار، برطرف» مشخص نمی‌کند که چطور می‌توان این کلمات را از لحاظ معنایی بیان‌کننده «خصوصیت» دانست. به طور مثال، کلمه «فراموش» در فارسی معاصر بیان‌کننده چه خصوصیتی است؟ ویژگی بیان خصوصیت در مورد کلمه مذکور در دوره‌ای از زبان فارسی همچون فارسی میانه که این کلمه به معنای «فراموش شده» به کار می‌رفته قابل قبول است (Mackenzie 1971: 32)، اما در فارسی معاصر که چنین معنایی از آن به دست نمی‌آید، ارائه چنین ویژگی‌ای برای آن قابل پذیرش نیست. البته بایستی به این نکته اشاره کرد که ویژگی بیان خصوصیت را در مورد سایر کلمات این گروه همچون «گم»، «مرخص»، «مسلوب»، «محصور» و ... می‌توان صادق دانست. بنابراین مشخص شد که برخی از کلمات این گروه برخوردار از ویژگی معنایی «خصوصیت» هستند و برخی دیگر خیر. نکته‌ای که برای رویکردهای سنتی مقوله‌بندی که برحسب مشخصه‌های لازم و کافی به مقوله‌بندی واحدهای واژگانی می‌پردازند ایجاد مشکل می‌کند؛ چراکه در آن رویکردها همه اعضا

یک مقوله بایستی از یک دسته مشخصه‌های لازم و کافی برخوردار باشند؛ درحالی‌که در مثال‌های فوق چنین مسئله‌ای مشاهده نمی‌شود، یعنی همهٔ اعضای مقولهٔ فوق از ویژگی «خصوصیت» برخوردار نیستند، اما در نظریهٔ پیش‌نمونه می‌توان این مسئله را توجیه کرد؛ چراکه عضویت در یک مقوله در این نظریه مدرج است و لازم نیست عضوی از یک مقوله، از لحاظ برخورداری از یک ویژگی خاص، به تمامی اعضای آن مقوله شبیه باشد. البته با در نظر گرفتن چهارچوب نظری پیش‌نمونه نیز تنها زمانی می‌توان آن دسته از کلمات فوق را که دارای ویژگی «خصوصیت» نیستند «صفت» نامید که بتوان از لحاظ سایر حوزه‌های زبان، همچون کاربرد و صرف و نحو، شباهتی بین آنها و پیش‌نمونهٔ مقولهٔ صفت در زبان فارسی مشاهده کرد. در غیر این صورت بهتر است آنها را ذیل یک طبقهٔ دیگر قرار دهیم. بنابراین اگر نتوانیم با نظریهٔ پیش‌نمونه که نگاهی مدرج و پیوستاری به عضویت در یک مقوله دارد چنین کلماتی را ذیل یک طبقهٔ خاص (در مورد مثال‌های ما «صفت») قرار دهیم پس حتماً با مقوله‌ای دیگر سروکار داریم. حال باید شباهت این کلمات را با پیش‌نمونه‌های صفت در سایر حوزه‌ها همچون کاربرد و صرف و نحو بررسی کرد.

در مورد حوزهٔ کاربرد نگارندگان با کریمی‌دوستان و ذاکر (۱۳۸۸: ۴۱) هم عقیده‌اند که کلمات این گروه دارای نقش گزاره‌ای هستند، اما این ویژگی مخصوص پیش‌نمونه‌های مقولهٔ واژگانی فعل در زبان فارسی است. پس تا اینجا تنها می‌توان «گزاره‌ای» بودن این کلمات را تأیید کرد، اما هنوز هیچ دلیلی برای اینکه همهٔ اعضای این طبقه را «صفت» بنامیم مشاهده نشده است. حال باید دید که آیا می‌توان برحسب دو حوزهٔ دیگر، یعنی صرف و نحو، این کلمات را «صفت» در نظر گرفت. در حوزهٔ صرف همان‌طور که ایشان اشاره می‌کنند، کلمات این طبقه هیچ‌یک از تصریف‌های مقولات واژگانی اسم و فعل و صفت را نمی‌پذیرند و به همین دلیل در جلوی حوزهٔ صرف، علامت منفی درج شده است. پس این ملاک نیز به ما در نام‌گذاری این کلمات به‌عنوان «صفت» کمکی نمی‌کند. در زمینهٔ ویژگی‌های نحوی نگارندگان تنها ویژگی نخست طرح‌شده توسط کریمی‌دوستان و ذاکر (همان)، یعنی حضور این کلمات به‌عنوان عنصر غیرفعلی در افعال مرکب را برای تمامی

کلمات این گروه تأیید می‌کنند و معتقدند نه با رجوع به شم زبانی و نه با رجوع به پیکره‌های زبانی، نمی‌توان ویژگی دوم این کلمات، یعنی شرکت در ساخت اضافه را برای بسیاری از کلمات این گروه تصدیق کرد. بدساختی عبارت‌های زیر مؤید این نکته است:

۹. *مسائل فراموش/ فراموش مسائل

۱۰. *نکات محسوب/ محسوب نکات

۱۱. *افراد فائق/ فائق افراد

۱۲. *ماشین‌های واژگون/ واژگون ماشین‌ها

۱۳. *مسائل قلمداد/ قلمداد مسائل

۱۴. *مسابقات برگزار/ برگزار مسابقات

۱۵. *بیمارهای منتقل/ منتقل بیمارها

اما برخی دیگر (تعداد بسیار کمی) از کلمات این گروه همچون «مسلوب» و «محصور» را می‌توان در ساخت اضافه به کار برد:

۱۶. افراد محصور در جنگل بالاخره نجات یافتند.

۱۷. حقوق مسلوب خود را بازپس گرفتیم.

البته بایستی خاطر نشان کرد که کریمی دوستان و ذاکر در جهت تأیید گفته خویش، یعنی حضور این کلمات در ساخت اضافه، هیچ مثالی ارائه نمی‌دهند و تنها به ذکر این جمله خبری بسنده می‌کنند که کلمات فوق در ساخت اضافه نیز به کار می‌روند (همان: ۴۱).
احتمالاً کم بودن تعداد کلماتی که در ساخت اضافه شرکت می‌کنند باعث شده تا کریمی دوستان (Karimi-Doostan 2011: 211) تنها ویژگی حضور به‌عنوان فعلیاری را برای کلمات این گروه به رسمیت بشناسد و تصریح نماید که هیچ‌یک از کلمات این گروه در ساخت اضافه شرکت نمی‌کنند.

در مورد یکی از کلمات جدول (۱) یعنی کلمه «محصور»، بایستی به این نکته اشاره کرد که این کلمه همانند سایر صفات در زبان فارسی با پسوند تفضیلی «تر/ترین» نیز همراه می‌شود؛ بنابراین اصلاً نباید آن را در جدول صفات گزاره‌ای که یکی از ویژگی‌های آنها این

است که ازلحاظ صرفی مشخصات تصریفی هیچ‌یک از مقولات واژگانی را نشان نمی‌دهند، قرار داد:

۱۸. قلعه‌والی با ساختمان دوزنقه‌شکلش، سال‌ها در فضایی کاملاً باز قرار داشت. اما با

گذشت زمان و رشد شهرنشینی، روز به روز محصورتر شد.

۱۹. عقاب در کوهستان‌ها بر بلندترین و محصورترین نقاط آشیانه دارد.

حال که بحث به بررسی ویژگی‌های نحوی صفات گزاره‌ای اختصاص دارد می‌توان این کلمات را برحسب یکی دیگر از ویژگی‌های نحوی صفت در زبان فارسی آزمود؛ ملاکی که در هیچ‌یک از سه اثر کریمی‌دوستان (۱۳۸۶)، کریمی‌دوستان و ذاکر (۱۳۸۸) و کریمی‌دوستان (۲۰۱۱) مورد بررسی قرار نگرفته است. همان‌طور که می‌دانیم صفات در زبان فارسی یا دارای کارکرد وصفی هستند یا دارای کارکرد اسنادی. برای مثال، صفت «زیبا» در مثال (۲۰) دارای کارکرد وصفی، و در مثال (۲۱) دارای کارکرد اسنادی است:

۲۰. کودک زیبا.

۲۱. آن کودک زیبا است.

بنابراین می‌توان از ویژگی «شُرکت در ساخت اسنادی» به‌عنوان یکی از ملاک‌های بررسی مقوله‌واژگانی کلمات بهره برد. البته باید خاطر نشان کرد که تنها صفت در زبان فارسی نیست که می‌تواند دارای کارکرد اسنادی باشد و در الگوی «الف، ب است» جایگاه عنصر «ب» را اشغال کند، بلکه اسم‌ها را نیز می‌توان در الگوی نام‌برده به‌جای «ب» به کار برد و جملات خوش‌ساختی همچون (۲۲) و (۲۳) را تولید کرد:

۲۲. یکی از عوامل موفقیت در زندگی توکل به خدای متعال است.

۲۳. علی پدر حسین است.

در الگوی نحوی فوق، کلمات «توکل» و «پدر» جایگاه عنصر «ب» را اشغال کرده‌اند، اما همان‌طور که می‌دانیم این کلمات «صفت» نیستند بلکه به مقوله‌واژگانی اسم تعلق

دارند. بنابراین استفاده از آزمون فوق به‌تنهایی برای تعیین مقوله واژگانی یک واحد واژگانی خاص کافی نیست و بایستی هم‌زمان با این آزمون از سایر آزمون‌های تشخیص مقولات واژگانی در حوزه‌های مختلف معنا، صرف، نحو و کاربرد نیز استفاده کرد.

به منظور بررسی امکان حضور کلمات جدول (۱) و چندین کلمه دیگر در جایگاه عنصر «ب» در الگوی فوق، ابتدا ۱۵ کلمه (۸ کلمه از جدول (۱) و ۷ کلمه دیگر) را انتخاب کردیم، سپس برای هر کلمه دو جمله که در بردارنده کارکرد اسنادی کلمات مذکور بود، از طریق جستجوی گوگل استخراج و در نهایت خوش/بدساختی آنها را تعیین کردیم. قضاوت نگارندگان در مورد خوش‌ساختی یا بدساختی عبارت‌های مذکور با قضاوت ۱۳ نفر دیگر مقایسه شد و نهایتاً نظریات نگارندگان در باب خوش‌ساختی یا بدساختی عبارات مورد تأیید قرار گرفت.

پانزده کلمه مذکور عبارت‌اند از: وادار، مرخص، گم، مسلوب، فائق، واژگون، برطرف، منتقل، منفجر، محسوب، برگزار، فروگذار، ورنانداز، قلمداد و فراموش.

نتیجه‌ای که از خوش‌ساختی یا بدساختی جملات مذکور به دست آمد بیانگر این مسئله است که به‌جز کلمات «فراموش»، «محسوب»، «وادار»، «قلمداد»، «منتقل»، «منفجر»، «برطرف»، «برگزار»، «فروگذار» و «ورانداز» که به‌هیچ‌وجه نمی‌توانند در الگوی نحوی «الف، ب است» در جایگاه عنصر «ب» قرار بگیرند، سایر کلمات را می‌توان در الگوی مذکور به کار برد و جمله‌های خوش‌ساختی را به دست آورد. البته در برخی از کلمات حضور در ساخت اسنادی به‌صورت اصطلاحی و فسیل‌شده درآمده است؛ مانند «یادم تو را فراموش است». چنین مواردی را، به دلیل عدم برخورداری از زایایی، جزو مصادیق ساخت اسنادی به حساب نمی‌آوریم.

نتیجه بررسی ویژگی‌های چهار حوزه معنی‌شناسی، صرف، نحو و کاربرد را در مورد کلمات جدول (۱) می‌توان این‌گونه بیان کرد:

۱-۲-۳ ملاک‌های نحوی

الف) تمامی کلمات فوق به‌عنوان فعلیاری در فعل مرکب ظاهر می‌شوند؛ ب) تنها دو کلمه «مسلوب» و «محصور» در ساخت اضافه شرکت می‌کنند که کلمه دوم را به دلیل برآورده کردن سایر ویژگی‌های (صرفی و معنایی) صفت در زبان فارسی بایستی از جدول (۱) خارج کرد؛ ج) به‌جز سه کلمه «فراموش»، «محسوب» و «وادار»، سایر کلمات جدول (۱) در الگوی نحوی «الف، ب است» - که یکی از ملاک‌های نحوی تشخیص صفت در زبان فارسی است - حضور می‌یابند. روشن است که از لحاظ ملاک‌های نحوی بین کلمات «محصور» و «مسلوب» تمایزی وجود ندارد؛ چراکه هر دو هم در ساخت اضافه شرکت می‌کنند و هم در ساخت اسنادی. پس این دو کلمه به این دلیل که ملاک‌های نحوی پیش‌نمونه‌های صفت را برآورده می‌کنند به هسته پیش‌نمونه بسیار نزدیک‌اند. کلمات «مرخص»، «واژگون»، «گم» و «فائق» به این دلیل که فقط در ساخت اسنادی شرکت می‌کنند، برحسب فاصله با هسته پیش‌نمونه، در مرتبه دوم قرار دارند و نهایتاً سه کلمه «فراموش» و «محسوب» و «وادار» که هیچ‌یک از ملاک‌های نحوی صفات را ندارند، برحسب ملاک‌های نحوی، صفت به‌شمار نمی‌روند.

۲-۲-۳ ملاک معنایی

به‌جز دو کلمه «فراموش» و «محسوب» سایر کلمات جدول فوق بیان‌کننده یک خصوصیت هستند؛ پس باید آنها را برحسب این ملاک صفت دانست. همچنین از لحاظ نزدیکی به هسته پیش‌نمونه نباید میان آنها تمایزی قائل شد؛ بنابراین، برطبق این ملاک این کلمات به هسته پیش‌نمونه صفت نزدیک‌اند.

۳-۲-۳ ملاک صرفی

به‌جز کلمه «محصور» سایر کلمات جدول فوق را نمی‌توان با هیچ‌یک از مشخصه‌های

تصریفی صفت و اسم و فعل به کار برد؛ بنابراین، بر اساس این ملاک نمی‌توان هیچ‌یک از کلمات (به‌جز «محصور») را صفت یا اسم یا فعل نامید.

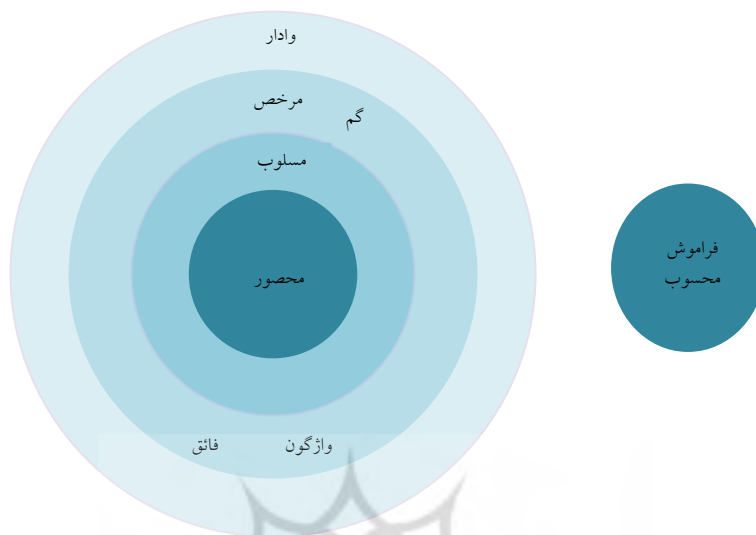
۴-۲-۳ ملاک کاربردی

از آنجاکه تمامی کلمات فوق می‌توانند به‌عنوان فعلیاری در فعل مرکب ایفای نقش کنند، دارای نقش گزاره‌ای هستند؛ نقشی که همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد متعلق به پیش‌نمونه مقوله فعل در زبان فارسی است، اما این کلمات حتی از حیث «گزاره‌ای بودن» نیز کاملاً شبیه مقوله فعل در زبان فارسی نیستند؛ چراکه حتماً بایستی جزئی به‌عنوان «همکرد» به آنها اضافه شود تا بتوان در مورد برخی از مؤلفه‌های معنایی‌شان همچون نمود^۱ یا ساخت رویداد^۲ صحبت کرد. فولی و همکاران (Folli et.al. 2005) معتقدند افعال سبک (همکرد) در تعیین مشخصه‌های نمودی و رویدادی فعل مرکب سهیم‌اند. همچنین ایشان خاطر نشان می‌کنند که هم فعلیاری و هم همکرد در تعیین ساخت موضوعی فعل مرکب نقش بسزایی ایفا می‌کنند. همین ارتباط دو جزء فعل مرکب، یعنی فعلیاری و همکرد با یکدیگر برای تعیین مؤلفه‌های معنایی فعل مرکب باعث می‌شود تا نتوانیم صرفاً با در نظر گرفتن مؤلفه‌های معنایی فعلیاری به تعیین مؤلفه‌های معنایی کل فعل مرکب پردازیم. اضافه کردن ویژگی نحوی منحصر به فرد این کلمات، یعنی عدم تظاهر در جایگاهی به‌جز فعلیاری در فعل مرکب به موارد طرح‌شده، باعث می‌شود حتی با توسل به نظریه پیش‌نمونه نیز نتوانیم این کلمات را حتی در حاشیه و لبه مقوله فعل در زبان فارسی قرار دهیم؛ چراکه همان‌طور که گفته شد «گزاره‌ای بودن» آنها شدیداً وابسته به همراهی با همکرد است.

با توجه به مباحث طرح‌شده می‌توان کلمات جدول (۱) را از لحاظ عضویت در مقوله واژگانی صفت و برحسب نظریه پیش‌نمونه به‌صورت شکل (۱) نمایش داد.

1. aspect

2. event structure



شکل ۱. مقوله‌بندی کلمات جدول (۱) در نظریهٔ پیش‌نمونه

بر اساس شکل (۱) می‌توان این‌چنین نتیجه‌گیری کرد که کلمهٔ «محصور» که هم دارای ویژگی معنایی «خصوصیت» و هم دارای ویژگی نحوی «شرکت در ساخت اضافه» و «شرکت در ساخت اسنادی» و هم برخوردار از تصریف صفات (ترا/ترین) است، نسبت به سایر کلمات این جدول عضو بهتری برای مقولهٔ صفت است. در مرحلهٔ بعد کلمهٔ «مسلوب» قرار دارد که هم دارای ویژگی معنایی «خصوصیت» و هم دارای ویژگی نحوی «شرکت در ساخت اضافه» و «شرکت در ساخت اسنادی» است؛ بنابراین نسبت به بقیهٔ کلمات عضو بهتری برای مقولهٔ صفت محسوب می‌شود. در مرتبهٔ بعد نیز همان‌طور که در شکل (۱) مشاهده می‌شود کلمات «مرخص»، «واژگون»، «گم» و «فائق» قرار می‌گیرند که تنها دارای ویژگی معنایی «خصوصیت» و نحوی «شرکت در ساخت اسنادی» هستند. در حاشیهٔ مقولهٔ صفت نیز کلمهٔ «وادار» قرار دارد که تنها دارای ویژگی معنایی خصوصیت است. همان‌طور که مشاهده می‌شود دو کلمهٔ «فراموش» و «محسوب» خارج از مقولهٔ صفت و داخل یک مقولهٔ دیگر قرار گرفته‌اند؛ چراکه دارای هیچ‌یک از معیارهای صفت

نیستند و تنها ویژگی‌شان این است که می‌توانند نقش فعلیاری را در فعل مرکب ایفا کنند. بنابراین نباید این کلمات را با سایر کلمات جدول (۱) ذیل یک طبقه واحد همچون «صفت گزاره‌ای» یا هر نام‌گذاری دیگری همچون «حالتی‌ها»، آن‌چنان که در کریمی‌دوستان (2011) صورت پذیرفته است، قرار داد، بلکه یا باید آنها را ذیل یکی از طبقات شناخته‌شده کلمه (به جز صفت) همچون اسم و فعل و حرف اضافه قرار داد یا اینکه نامی جدید برای آنها تعیین کرد. این دو امکان را در بخش چهارم اثر حاضر بررسی خواهیم کرد.

۳-۳ کریمی‌دوستان (Karimi-Doostan 2011)

وی طبقه‌بندی ارائه‌شده در کریمی‌دوستان (۱۳۸۶) و کریمی‌دوستان و ذاکر (۱۳۸۸) را به‌گونه‌ای نسبتاً متفاوت ارائه می‌کند و معتقد است در کنار مقولات واژگانی متعارف در زبان فارسی همچون اسم، فعل، صفت و حرف اضافه، طبقه دیگری به نام طبقه ناهماهنگ^۱ با دو زیرطبقه رویدادی^۲ و حالتی^۳ وجود دارد. برخلاف دو اثر پیشین، طبقه ناهماهنگ در این اثر زیرطبقه‌ای از اسم یا صفت یا هیچ مقوله دیگری در زبان فارسی محسوب نمی‌شود، بلکه طبقه‌ای است در کنار سایر طبقات واژگانی. وی اعضای طبقه مذکور را این‌طور تعریف می‌کند:

واحدهای واژگانی هستند که مقوله آنها دقیقاً مشخص نیست و نمی‌توان آنها را به‌آسانی ذیل یکی از طبقات شناخته‌شده واژگانی قرار داد. (Karimi-Doostan 2011: 208)

وی در زمینه مقولات واژگانی، رویکردهای واژگانی و مشخصه‌بنیادی همچون هگمن (HAEGEMAN 1994) و ردفورد (Radford 1988, 2004) را با رویکردهای نحوی و ساخت‌بنیادی همچون بُرر (BORER 2000, 2003) و مارانتز (MARANTZ 1997) مقایسه و تفاوت آنها را این‌گونه بیان می‌کند که در رویکردهای نخست، علاوه بر اطلاعات مربوط به صورت و معنای کلمات، مقوله واژگانی کلمات نیز در واژگان مشخص می‌شود و درحقیقت با یک واژگان

1. mismatching

2. eventive

3. statives

غنی سروکار داریم؛ درحالی که در رویکردهای دوم که با واژگانی فقیر روبه‌رو هستیم، صرفاً صورت و معنای کلمات را می‌توان مشاهده کرد و مقولات واژگانی کلمات در سطح نحو تعیین می‌شوند. وی پس از معرفی این دو رویکرد، با در نظر گرفتن ویژگی‌های منحصربه‌فرد زیرطبقه‌های رویدادی و حالتی، به این نتیجه می‌رسد که با اتخاذ رویکردی ساخت‌بنیاد و نحوی است که می‌توان به تبیین این طبقات ناهماهنگ در زبان فارسی پرداخت. بایستی خاطر نشان کرد که اعضای دو زیرطبقه رویدادی و حالتی دقیقاً همان اعضای دو زیرطبقه اسامی گزاره‌ای و صفات گزاره‌ای هستند. برای مثال، کلمه «انجام» در کریمی‌دوستان (۱۳۸۶) و کریمی‌دوستان و ذاکر (۱۳۸۸) جزو زیرطبقه اسامی گزاره‌ای و در کریمی‌دوستان (۲۰۱۱) متعلق به زیرطبقه رویدادی است، و یا کلمه «فراموش» در کریمی‌دوستان (۱۳۸۶) و کریمی‌دوستان و ذاکر (۱۳۸۸) متعلق به زیرطبقه صفات گزاره‌ای و در کریمی‌دوستان (۲۰۱۱) متعلق به زیرطبقه حالتی است. اگرچه کریمی‌دوستان (۲۰۱۱) با انتخاب نام «ناهماهنگ» که در سایر زبان‌های دنیا نیز برای اشاره به کلماتی به کار می‌رود که دارای برخی از ویژگی‌های یک مقوله و برخی دیگر از ویژگی‌های مقوله‌ای دیگر هستند، برخی از مشکلات نام‌گذاری این گروه از کلمات را که در بخش قبل به آنها اشاره شد، برطرف کرده است، باز هم معرفی زیرطبقه «حالتی» خالی از اشکال نیست؛ چراکه اولاً مشخص نیست منظور از «حالت» چیست و در هیچ بخشی از مقاله نیز تعریف مشخص و دقیقی از اصطلاح «حالت» به دست نمی‌آید. ثانیاً، اگر فرض کنیم منظور از حالت همان ملاک «خصوصیت» است که در کریمی‌دوستان و ذاکر (۱۳۸۸) طرح شد، مشکلات این نام‌گذاری نیز در بخش‌های پیشین ارائه گشت. بنابراین، نیاز به یک برچسب مشخص که بتواند ویژگی‌های منحصربه‌فرد برخی از کلمات این گروه را نشان دهد احساس می‌شود.

از آنجاکه اثر پیش روی به صفات گزاره‌ای یا طبقه ناهماهنگ با زیربخش حالتی می‌پردازد مسائل مربوط به اسامی گزاره‌ای یا طبقه ناهماهنگ با زیربخش رویدادی را به پژوهش مستقل دیگری موکول می‌کنیم؛ سؤالاتی از این دست که چرا معرفی اسامی گزاره‌ای در زبان فارسی که از نوآوری‌های جالب توجه کریمی‌دوستان (۱۳۸۶) به حساب می‌آید، در

کریمی‌دوستان (2011) نادیده گرفته شده است و این اسم فعل‌ها یا اسامی گزاره‌ای عنوان طبقه ناهماهنگ را گرفته‌اند؛ اسم‌هایی که پس از تظاهر متمم درونی اجباری‌شان تقریباً تمامی ویژگی‌های اسم را برآورده می‌کنند و می‌توان رفتارشان را برحسب نظریه پیش‌نمونه به‌راحتی تبیین کرد و آنها را جزو نمونه‌های حاشیه‌ای مقوله اسم به حساب آورد.

۴. چهارچوب نظری

چهارچوب نظری پژوهش حاضر در زمینه سازوکارهای دخیل در فرایند دستوری‌شدگی برگرفته از کرافت (Croft 2003) است. به عقیده وی دستوری‌شدگی یکی از انواع تغییرات یک‌سویه^۱ و چرخه‌ای^۲ است که از تحقیقات رده‌شناختی در زمانی پدید آمده است. مراد از یک‌سویگی فرایند دستوری‌شدگی این است که جهت حرکت از واحدهای واژگانی به سمت واحدهای دستوری است؛ به عبارت دیگر، در این فرایند واحدهای واژگانی به واحدهای دستوری تبدیل می‌شوند و نه برعکس. بر همین اساس است که هاپر و تراگوت (Hopper & Traugott 2003: 7) مراحل دستوری‌شدگی را به صورت نمودار زیر بیان می‌کنند:

واحد واژگانی آزاد < کلمه نقشی < واژه بست < وند تصریفی (< صفر)

البته در پژوهش‌های اخیر در یک‌سویگی فرایند دستوری‌شدگی تردید کرده‌اند و مثال‌های نقضی برای آن از زبان‌های مختلف گزارش نموده‌اند (در زمینه مثال‌های نقض یک‌سویگی فرایند دستوری‌شدگی ← Campbell 1991; Newmeyer 1998; Joseph & Janda 1988)؛ به عبارت دیگر، مواردی مشاهده شده است که واحدهای دستوری تبدیل به واحد واژگانی شده‌اند. این فرایند دستوری‌زدایی^۳ نام دارد. البته بایستی به این نکته توجه کرد که برطبق نظر نیومایر (Newmeyer 1998: 275-276) موارد منطبق با یک‌سویگی دستوری‌شدگی تقریباً ده برابر عکس آن اتفاق می‌افتد و در تغییرات معنایی دستوری‌شدگی این یک‌سویگی یک گرایش قوی و عام محسوب می‌شود. مراد از چرخه‌ای بودن فرایند دستوری‌شدگی نیز آن

1. unidirectional

2. cyclic

3. degrammaticalization

است که تکواژهای دستوری از واحدهای واژگانی نشئت می‌گیرند، ناپدید می‌شوند و سپس دوباره هنگامی که کلمات (واحدهای واژگانی) جدید به تکواژهای دستوری تبدیل شدند، به وجود می‌آیند. نتایج به دست آمده از تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که واحدهای واژگانی فقط در بافت‌های ساختاری خاصی نقش دستوری کسب می‌کنند؛ به این معنی که دستوری‌شدگی لزوماً یک فرایند هم‌نشینی است. همان‌طور که در بخش پیشینه مطالعاتی اشاره شد، برای توصیف فرایندهای زبانی که در دستوری‌شدگی دخیل هستند، هاینه و ره (Heine & Reh 1984) یک طبقه‌بندی سه‌جزئی ارائه می‌دهند و لمان (Lehmann 1982) نیز فرایندهای دستوری‌شدگی را بر اساس فرایندهای دستوری جاننشینی و هم‌نشینی طبقه‌بندی می‌کند. فرایندهای جاننشینی هم تغییرات خود تکواژ و هم تکواژهایی را که می‌توانند در بافت یکسان جانشین آن تکواژ شوند شامل می‌شود. از طرف دیگر، فرایندهای هم‌نشینی تغییرات مربوط به رابطه بین یک تکواژ خاص و بافت دستوری آن را شامل می‌شود. کرافت (Croft 2003: 254-255) این دو نوع تبیین و توصیف از دستوری‌شدگی را مکمل یکدیگر می‌داند و معتقد است اگرچه بسیاری از پژوهش‌های اخیر در زمینه نظریه دستوری‌شدگی فهرست فرایندهای موجود در دستوری‌شدگی را تغییر داده‌اند، طبقه‌بندی‌های ارائه شده توسط هاینه و ره (1984) و لمان (1982) همچنان معتبر باقی مانده‌اند. به همین جهت کرافت (2003) دو رویکرد فوق را در هم می‌آمیزد و آن را در جدولی ارائه می‌کند. ادغام دو رویکرد فوق به این معنی است که فرایندهای واجی، صرفی - نحوی و نقشی می‌توانند هم‌نشینی یا جاننشینی باشند. طبقه‌بندی ذیل که برگرفته از جدول (۳-۸) کرافت (Ibid: 255) است، ادغام دو نوع طبقه‌بندی مذکور را نشان می‌دهد:

– واجی

هم‌نشینی: تلفیق: تکواژ آزاد < واژه‌بست‌افزایی، ترکیب < وندافزایی <

محوشدگی

هم‌نشینی و جاننشینی: انطباق (شامل همگونی)

جاننشینی: فرسایش تدریجی: تقلیل / فرسایش < محوشدگی واجی

— صرفی - نحوی

تثبیت ترتیب واژگانی	هم‌نشینی:
از بین رفتن استقلال نحوی < ادغام صرفی < محوشدگی	
اجباری‌شدگی < فسیل‌شدگی < محوشدگی صرفی	جانشینی:
طبقه باز < طبقه بسته < عنصر تغییرناپذیر	جانشین‌شدگی:

— نقشی

اصطلاحی‌شدگی: ترکیبی و قابل تحلیل < غیر ترکیبی و قابل تحلیل	هم‌نشینی:
انتزاعی‌سازی < محوشدگی نقش	جانشینی:

در این بخش تعریف مختصری از هریک از فرایندهای مذکور بر اساس اثر کرافت (Ibid: 255-256) ارائه می‌کنیم.

۱-۴ فرایندهای واجی

در فرایند هم‌نشینی تلفیق دو کلمه مستقل به مرور زمان سرانجام به یک کلمه تبدیل می‌شوند. هاینه و ره (1984) معتقدند این فرایند به چهار مرحله تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: ۱. ترکیب؛ ۲. واژه‌بست‌افزایی؛ ۳. وندافزایی؛ ۴. ادغام. در ترکیب، دو تکواژ که هر دو ریشه یا غیر ریشه هستند با هم ترکیب می‌شوند، اما در واژه‌بست‌افزایی / وندافزایی یک تکواژ ریشه با یک تکواژ غیر ریشه ترکیب می‌شود. همان‌طور که در طبقه‌بندی کرافت (2003) مشاهده می‌شود واژه‌بست‌افزایی پیش از وندافزایی حادث می‌شود و به عقیده هاینه و ره (1984) تفاوت بین آنها بسیار مشکل و ازلحاظ در زمانی بی‌اهمیت است. به عقیده کرافت (2003) تلفیق پیوستاری است که در یک سر آن کلمات مستقل و مجزا و در سر دیگر آن ادغام کامل قرار می‌گیرد.

به عقیده هاینه و ره (1984) فرایند جانشینی و واجی دستوری‌شدگی شامل دو مرحله

1. compounding

2. cliticization

3. affixation

4. fusion

فرسایش^۱ و محو‌شدگی^۲ است. در مرحله فرسایشِ واجی طول یک تکواژ کوتاه می‌شود و این فرایند می‌تواند از لحاظ واجی کاملاً بی‌قاعده باشد. در فرسایش نیز یک تکواژ چندهجایی به یک تکواژ تک‌هجایی، تک‌هجایی به یک واج منفرد، و واج منفرد به یک تناوب زبرزنجیری یا درونی تبدیل می‌شود. نهایتاً فرایند هم‌نشینی و جاننشینی انطباق^۳ واجی این‌طور تعریف می‌شود: هر نوع تغییر واجی یک تکواژ با توجه به محیط واجی‌اش را انطباق واجی می‌نامند.

۲-۴ فرایندهای صرفی - نحوی

فرایندهای صرفی - نحوی دستوری‌شدگی را می‌توان به دو دسته هم‌نشینی و جاننشینی تقسیم کرد. فرایند هم‌نشینی خود به دو دسته تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: ۱. تثبیت^۴ ترتیب واژگانی؛ ۲. تراکم^۵.
در فرایند تثبیت، جایگاه عنصری که قبل از این فرایند آزاد بوده ثابت می‌شود. در واقع در این فرایند کلمه در جایگاهی خاص تثبیت می‌شود. جایگاهی که ممکن است برای آن کلمه، قبل از فرایند تثبیت، یک جایگاه قابل قبول باشد یا نباشد. باید به این نکته اشاره کرد که بعضی اوقات ترتیب واژگانی تثبیت‌شده با ترتیب نحوی معمول یک زبان متفاوت است. در فرایند تراکم، تکواژی که تحت فرایند دستوری‌شدگی قرار گرفته است خواهر نحوی یک سازه کوچک‌تر می‌شود. به‌عنوان مثال در انگلیسی هم می‌توان گفت *inside of the box* و هم *inside the box*. در اولی *inside* خواهر یک گروه حرف‌اضافه‌ای است، اما در دومی که یک ساخت دستوری‌شده‌تر است، *inside* خواهر یک گروه اسمی است که نسبت به گروه حرف‌اضافه‌ای سازه‌ای کوچک‌تر محسوب می‌شود. نتیجه منطقی تراکم این است که دو خواهر نحوی که کلمات مجزایی هستند ممکن است با هم تلفیق شده، تشکیل یک کلمه واحد دهند.

1. erosion

4. rigidification

2. loss

5. condensation

3. adaptation

لمان (LEHMANN 1982) فرایندهای جانشینی صرفی - نحوی را به دو دسته جانشین‌شدگی^۱ و اجباری‌شدگی^۲ تقسیم می‌کند. در جانشین‌شدگی آنچه سابقاً یک واحد واژگانی بوده است یا به طبقه بسته‌ای از عناصر دستوری منضم می‌شود و یا از یک طبقه بسته بزرگ به یک طبقه کوچک‌تر منضم می‌شود. فرایند اجباری‌شدگی نیز شامل گذر از یک عنصر اختیاری در یک ساخت به یک عنصر اجباری است. فرایند اجباری‌شدگی بسیار شبیه فرایند خاص‌شدگی در رویکرد هاپر (Hopper 1991) است. در خاص‌شدگی کاربرد واحدی که دستوری شده است بسیار محدود می‌شود و دیگر نمی‌تواند آزادانه در ساخت‌های مختلف پیش از فرایند دستوری‌شدگی به کار رود.

به عقیده هاینه و ره (HEINE & REH 1984) مرحله بعدی در فرایند جانشینی صرفی - نحوی فسیل‌شدگی^۳ نام دارد. در فسیل‌شدگی، یک تکواژ کارکرد زایای خود را از دست می‌دهد؛ به این معنی که برخی از تکواژها یا تغییرات واجی توانایی خود را به‌عنوان یک ابزار استاندارد در شکل دادن یک مقوله دستوری یا یک ساخت خاص از دست می‌دهند و در عوض محدود به طبقه خاص و محدودی از کلمات یا ساخت‌ها می‌شوند. نهایتاً یک تکواژ دستوری ممکن است به‌سادگی ناپدید شود و از بین برود که این مسئله محوشدگی دستوری نام دارد.

یکی از موارد بسیار مهم در مورد فرایندهای صرفی - نحوی دستوری‌شدگی که کرافت (2003) صراحتاً به آن اشاره نکرده است، فرایند مقوله‌زدایی^۴ است. در این فرایند که در مراحل آغازین دستوری‌شدگی رخ می‌دهد، برحسب نظر هاپر و تامسون (Hopper & Thompson 1984) مقولات اصلی‌ای همچون فعل و اسم به مقولات فرعی‌ای همچون حرف اضافه و حرف ربط و متمم‌ساز تبدیل می‌شوند. هاپر و تراگوت (Hopper & Traugott 1993: 107) معتقدند در این سیر تحولی مقوله‌ها، یعنی تبدیل مقولات اصلی به مقولات فرعی، می‌توان برای

1. paradigmization
4. decategorialization

2. obligatorification

3. fossilization

صفت‌ها و قیدها قائل به جایگاهی میانی شد:

مقوله اصلی < (صفت یا قید) < مقوله فرعی

مقوله اصلی < (مقوله میانی) < مقوله فرعی

۳-۴ فرایندهای نقشی

تنها فرایند نقشی و هم‌نشینی دستوری‌شدگی، اصطلاحی‌شدگی یا امتزاج^۱ نام دارد. هاینه و ره (1984)، امتزاج را این‌گونه تعریف می‌کنند:

معنا یا نقش دو واحد زبانی در یک معنا یا نقش جدید ادغام می‌شوند - معنایی که از ترکیب معنای دو واحد، متفاوت است. (Heine & Reh 1984: 44-45)

ایشان همچنین دو فرایند نقشی جانشینی را برای دستوری‌شدگی برمی‌شمرند که عبارت‌اند از تغییر معنایی^۲ و بسط^۳. در بسط معنایی نقشی دستوری به یک واحد دستوری اضافه می‌شود، در حالی که در تغییر معنایی نقش دستوری به یک واحد واژگانی اضافه می‌شود. در پایان این بخش بایستی خاطر نشان کرد که در یک فرایند دستوری‌شدگی الزاماً همه مراحل پیش‌گفته یکی پس از دیگری و تمام و کمال اتفاق نمی‌افتند و ممکن است دستوری‌شدگی، در هر مرحله متوقف شود. همچنین مفهوم «دستوری‌شدگی» همچون تمامی مفاهیم در زبان‌شناسی شناختی، یک مفهوم پیش‌نمونه‌ای است و ممکن است کلمات یا ساخت‌هایی در هسته این مفهوم و یا موارد حاشیه‌ای آن قرار گیرند.

۵. تجزیه و تحلیل داده‌های پژوهش

در این بخش بخشی از کلماتی را که به عقیده نگارندگان تحت فرایند دستوری‌شدگی قرار گرفته‌اند، برحسب چهارچوب نظری پیش‌گفته بررسی خواهیم کرد.

1. merger

2. desemantization

3. expansion

۱-۵ فراموش

در فارسی میانه صورت‌های framōš و framōšīdan/ framuštan وجود داشته است. صورت نخست، هم ستاک حال مصدرهای framōšīdan/ framuštan بوده و هم آن‌چنان که در فرهنگ پهلوی مکنزی (Mackenzie 1971) اشاره شده است، دارای معنای فراموش شده و بالطبع کارکرد صفتی بوده است. اما در دوره‌ای از فارسی جدید آن‌چنان که از شاهد‌های دهخدا (۱۳۷۷) و انوری (۱۳۸۲) برمی‌آید، این کلمه فقط کارکرد صفتی داشته است و در معنای «از یادرفته» و «از خاطر محوشده» به کار رفته است. برخی از شاهد‌های دهخدا (همان) و انوری (همان) را در ادامه می‌بینیم:

۲۴. مقیدان تو از ذکر غیر خاموشند به خاطری که تویی دیگران فراموشند
(دهخدا: ذیل «فراموش»)

۲۵. صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد ورنه اندیشه این کار فراموشش باد
(انوری: ذیل «فراموش»)

۲۶. ای سروروان و راحت نفس و روان هرچند که غایبی فراموش نه‌ای
(همان‌جا)

و یا برای صورت‌های «فرامش» و «فرامشت» که از لحاظ معنایی تفاوتی با «فراموش» ندارند می‌توان شاهد‌های ذیل را که در انوری (۱۳۸۲) نقل شده‌اند، ذکر کرد:

۲۷. گرچه در داوری زبون‌کش نیست از حسابش کسی فرامش نیست
(همان: ذیل «فرامش»)

۲۸. چون تیغ به دست آری مردم نتوان کشت نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت
(همان: ذیل «فرامشت»)

۲۹. آن را که دو گیسوی تو در مشت بود مهر همه نیکوان فرامشت بود
(همان‌جا)

از جمله شاهد‌های مثنوی این کلمه می‌توان به مثال (۳۰) که آن نیز در انوری (۱۳۸۲)

نقل شده است، اشاره کرد:

۳۰. من بگفتمی تا اول با تو خلوت بساختی تا دانی که از کار فراموش نیستم.

(انوری: ذیل «فراموش»)

همان طور که مشاهده می‌شود کلمه مذکور که در فارسی میانه دارای دو مقوله واژگانی صفت و فعل (ستاک حال) بوده است، در دوره‌هایی از فارسی جدید فقط کارکرد صفتی خود را حفظ کرده و کارکرد فعلی‌اش را از دست داده است. در فارسی امروز هیچ‌یک از دو کارکرد پیش‌گفته مشاهده نمی‌شود و برای بیان معنای «از خاطر محو شده»، در فارسی امروز به جای واژه «فراموش» از واژه «فراموش شده» استفاده می‌شود. توزیع کلمه مذکور در فارسی امروز در بخش‌های پیشین طرح و اشاره شد که حتی با توسل به منعطف‌ترین رویکرد مقوله‌بندی واحدهای واژگانی در زبان‌شناسی، یعنی نظریه پیش‌نمونه نیز نمی‌توان این کلمه را «صفت» به شمار آورد. البته بایستی به این نکته اشاره کرد که بر اثر ترکیب این واژه با برخی وندها و واژه‌های دیگر می‌توان کلماتی چون فراموشی، فراموش‌کار، فراموش‌کننده و ... را تولید کرد، اما در فارسی امروز صورت «فراموش» را نمی‌توان به‌تنهایی جز در ساختمان فعل مرکب به کار برد. حال با توجه با چهارچوب نظری دستوری‌شدگی که در بخش پیشین معرفی شد سیر تحول واژه مذکور را بررسی می‌کنیم.

در مورد این کلمه هیچ‌یک از فرایندهای واجی هم‌نشینی یا جاننشینی دستوری‌شدگی مشاهده نمی‌شود. البته بایستی این نکته را در نظر گرفت که از لحاظ آوایی برای این واژه تغییراتی را در فارسی امروز نسبت به فارسی میانه شاهد هستیم. در دوره میانه این کلمه [fræmo:š] تلفظ می‌شده است، در حالی که در فارسی امروز [færāmuš] تلفظ می‌شود؛ یعنی در فارسی میانه تلفظ این کلمه با خوشه صامتی آغازین /fr/ همراه بوده است، اما در فارسی امروز این خوشه صامتی آغازین شکسته شده است و بین دو جزء آن واج /æ/ درج شده است. نکته دیگر در مورد تغییرات آوایی تبدیل واکه کشیده /o/ به واکه /u/ است، اما همان طور که گفته شد این تغییرات واجی و آوایی مصداق هیچ‌یک از تغییرات واجی مرتبط

با دستوری‌شدگی نیست. اما در مورد فرایندهای صرفی - نحوی وضع کاملاً متفاوت است و می‌توان اکثر فرایندهای صرفی - نحوی نام‌برده در چهارچوب نظری را در مورد این کلمه مشاهده کرد. برای این کلمه فرایند هم‌نشینی تثبیت ترتیب واژگانی اتفاق افتاده است؛ چراکه جایگاه این عنصر قبل از دستوری‌شدگی آزاد بوده است و این کلمه در فارسی میانه می‌توانسته همانند هر فعل و صفت دیگری در این زبان ایفای نقش کند؛ درحالی‌که این جایگاه در دوره جدید محدود شده است و کلمه مورد نظر تنها می‌توانسته کارکرد صفتی داشته باشد. نهایتاً در فارسی امروز این جایگاه بسیار محدودتر شده است و امروز تنها شاهد حضور آن به‌عنوان فعلیاری در فعل مرکب هستیم. دو فرایند جانشینی جانشین‌شدگی و اجباری‌شدگی را نیز می‌توان در مورد این کلمه مشاهده کرد؛ چراکه این کلمه که در دوره میانه و بخشی از دوره جدید یک واحد واژگانی بوده است، اکنون به طبقه نسبتاً بسته‌ای که اعضای محدودی دارد منضم شده است (جانشین‌شدگی). همچنین می‌توان محدود شدن این واژه به حضور در یک جایگاه خاص را در فارسی امروز مشاهده کرد (اجباری‌شدگی). فرایند فسیل‌شدگی نیز در مورد این کلمه رخ داده است؛ چراکه این کلمه کارکرد زایای پیشین خود، یعنی توزیع فعلی و صفتی را از دست داده و در عوض محدود به طبقه خاص و معدودی از ساخت‌ها، یعنی حضور به‌عنوان عنصر غیرفعلی در افعال مرکب شده است. برای این کلمه فرایند مقوله‌زدایی نیز صورت گرفته است؛ به این صورت که این کلمه که در فارسی میانه دارای دو مقوله فعل و صفت بوده، در دوره‌ای از فارسی جدید کارکرد فعلی خود را از دست داده است و نهایتاً در فارسی امروز نمی‌توان هیچ‌یک از دو مقوله مذکور را برای آن در نظر گرفت. با توجه به مفاهیم ارائه‌شده در چهارچوب نظری، این سیر تحولی مقوله‌ها چیزی نیست جز فرایند صرفی - نحوی مقوله‌زدایی. در نهایت باید به این نکته اشاره کرد که هیچ‌یک از فرایندهای نقشی طرح‌شده در قسمت چهارچوب نظری برای این کلمه مشاهده نشده است.

۲-۵ گول

این واژه در دوره میانه به کار نمی‌رفته است و کاربرد آن را در زبان فارسی بایستی دوره‌های متقدم فارسی جدید و بسیار به‌ندرت، دوره‌های جدید فارسی معاصر دانست. در این دوره زمانی واژه مورد نظر در معنای «ابله، احمق» و به‌عنوان صفت کاربرد داشته است. برخی از شاهد‌های این کلمه را که در دهخدا (۱۳۷۷) و انوری (۱۳۸۲) نقل شده‌اند، در ادامه می‌بینیم:

۳۱. من دلم نمی‌خواهد که فردا بچه‌ام کر و لال و گول باشد. (انوری: ذیل «گول»)

۳۲. آن زنی می‌خواست تا با مول خود جمع گردد پیش شوی گول خود
(دهخدا: ذیل «گول»)

البته گول با ریشه ترکی در دوره‌های متقدم فارسی جدید در معنای استخر و تالاب و با مقوله واژگانی اسم نیز کاربرد داشته است:

۳۳. حضرت مولانا ... هر سال به آب گرم می‌رفتند ... تمامت [قورباغه‌های] آن گول به یکبارگی به وقوه درآمده غلبه عظیم می‌کردند.
(انوری: ذیل «گول»)

در فارسی معاصر هیچ‌یک از کاربردهای فوق مشاهده نمی‌شود و این واژه در افعال مرکبی چون «گول زدن» و «گول خوردن» به‌عنوان فعلیاریار تظاهر می‌یابد.

با در نظر گرفتن نکات مذکور بایستی خاطر نشان کرد که برای این واژه هیچ‌یک از فرایندهای واجی دستوری‌شدگی اتفاق نیفتاده است، اما غالب فرایندهای صرفی - نحوی دستوری‌شدگی را می‌توان در مورد این واژه ملاحظه کرد. برای این کلمه فرایند هم‌نشینی تثبیت ترتیب واژگانی اتفاق افتاده است؛ چراکه جایگاه این عنصر قبل از دستوری‌شدگی آزاد بوده است و این کلمه در دوره‌های متقدم فارسی معاصر می‌توانسته همانند هر صفت و اسم دیگری در این زبان ایفای نقش کند؛ درحالی‌که این جایگاه در دوره جدیدتر فارسی معاصر محدود شده است و کلمه مورد نظر تنها می‌تواند به‌عنوان فعلیاریار در فعل مرکب ظاهر شود. همچون واژه «فراموش» فرایندهای جانشین‌شدگی، اجباری‌شدگی، فسیل‌شدگی و مقوله‌زدایی

نیز برای این واژه صورت پذیرفته است. در نهایت باید به این نکته اشاره کرد که هیچ‌یک از فرایندهای نقشی طرح‌شده در قسمت چهارچوب نظری برای این کلمه مشاهده نمی‌شود.

۳-۵ قلمداد

کلمه «قلم» که دارای ریشه یونانی است در فارسی میانه وجود نداشته است، اما در فارسی جدید از زبان عربی وارد زبان فارسی شده و پس از ترکیب با مصدر «دادن» مصدر مرکب «قلم دادن» به وجود آمده است. در لغت‌نامه دهخدا برای این مصدر مرکب معانی «وانمود کردن، به حساب آوردن و به دروغ خود را منسوب به چیزی دانستن» ذکر شده است که می‌توان مثال‌های منشور ذیل را برای آن مشاهده کرد: «خود را بی‌طرف قلم داد» یا «خود را رئیس قلم می‌داد». در فارسی امروز نمی‌توان چنین کاربردی را مشاهده کرد، بنابراین جمله‌های فوق را امروزه فارسی‌زبانان بدساخت قلمداد می‌کنند. در فارسی امروز بر اثر ترکیب دو کلمه «قلم» و «داد» با یکدیگر، واژه «قلمداد» به وجود آمده است؛ واژه‌ای که تنها به‌عنوان فعلیاری در فعل مرکب «قلمداد کردن» به کار می‌رود. در مورد معنای مصدر مرکب «قلم دادن» باید این نکته را در نظر گرفت که اگر به مطلبی «قلم داده شود» آن مطلب ثبت و ضبط می‌شود و یکی از نتایج ثبت کردن چیزی، به حساب آوردن آن خواهد بود؛ بنابراین، با در نظر گرفتن این روابط معنایی برای مصدر مرکب مذکور می‌توان معنای این مصدر را نسبتاً ترکیبی دانست؛ درحالی‌که چنین شفافیتهای در ترکیب «قلمداد کردن» مشاهده نمی‌شود. حال به بررسی فرایندهای تاریخی واژه فوق می‌پردازیم.

از بین فرایندهای هم‌نشینی و جانشینی واجی تنها می‌توان فرایند هم‌نشینی تلفیق را برای این واژه مشاهده کرد؛ چراکه به مرور زمان دو کلمه مستقل «قلم» و «داد» به واژه مستقل «قلمداد» تبدیل شده‌اند. همان‌طور که اشاره شد، هاینه و ره (Heine & Reh 1984) معتقدند که فرایند تلفیق به چهار مرحله ترکیب، واژه‌بست‌افزایی، وندافزایی و ادغام تقسیم می‌شود. در مورد واژه مذکور، به دلیل ترکیب دو تکواژ «قلم» و «داد»، فرایند ترکیب رخ داده است. پیش از بررسی فرایندهای صرفی - نحوی دستوری‌شدگی برای این واژه باید این نکته را در

نظر گرفت که واژه «قلمداد» در دوره فارسی جدید به وجود آمده است و پیش از این دوره هیچ سابقه‌ای از آن در متون مکتوب وجود ندارد؛ بنابراین نمی‌توان مقایسه‌ای بین صورت امروزی این واژه و صورت پیشین آن انجام داد. به همین دلیل نمی‌توان از حیث فرایندهای صرفی - نحوی دستوری‌شدگی نکته‌ای برای این واژه متذکر شد، مگر این که واژه مورد نظر را با اجزاء تشکیل‌دهنده آن، یعنی دو واژه «قلم» و «داد»، مقایسه کنیم که در این صورت تمامی فرایندهایی را که برای واژه «فراموش» مشاهده کردیم، برای این واژه نیز ملاحظه خواهیم کرد؛ فرایندهایی همچون اجباری‌شدگی، جانشین‌شدگی، فسیل‌شدگی و مقوله‌زدایی. بایستی به این نکته نیز اشاره کرد که این واژه نیز همانند «فراموش» تنها به‌عنوان فعلیاری در فعل مرکب ظاهر می‌شود و همان طور که در بخش‌های پیشین اشاره شد از لحاظ مقوله‌بندی نیز نمی‌توان آن را ذیل هیچ‌یک از مقوله‌های شناخته‌شده کلمه در زبان فارسی قرار داد. در نهایت باید خاطر نشان کرد که با توجه به اشاره‌ای که در مورد معنای این واژه صورت گرفت می‌توان فرایند نقشی و هم‌نشینی امتزاج را برای واژه مذکور مشاهده کرد.

۴-۵ برطرف

این واژه در فارسی میانه وجود نداشته و در فارسی جدید، بر اثر ترکیب «بر» با «طرف» که واژه‌ای با اصل عربی به معنی «چشم» یا «گوشه چشم» است (معنای فعلی نیز برای این کلمه در زبان عربی وجود دارد که مورد نظر ما نیست)، واژه برطرف تولید شده است. از لحاظ معنایی نیز کلمه «طرف» که معنای گوشه چشم داشته است، گسترش معنایی پیدا کرده و امروزه برای اشاره به گوشه و سمت و کنار هر چیزی از آن استفاده می‌شود. نکته دیگر در مورد معنای این واژه این است که از آنجاکه نتیجه قرار گرفتن هر چیزی «بر/در» گوشه و طرف چیزی/جایی، معمولاً ناپدید/پنهان ماندن آن شیء است، به تدریج این معنای ناپدید/پنهان ماندن مکانی گسترش پیدا کرده و معنای از بین رفتن پیدا کرده است. بنابراین امروزه یکی از معانی «برطرف کردن» از بین بردن و نابود کردن است. نکته دیگر این است که این واژه نیز همانند دو واژه قبل تنها به‌عنوان فعلیاری در افعال مرکب تظاهر پیدا می‌کند. همانند

واژه «قلمداد» از بین فرایندهای هم‌نشینی و جان‌نشینی واجی فرایند دستوری‌شدگی تنها می‌توان فرایند هم‌نشینی تلفیق را در سیر تاریخی شکل‌گیری این واژه مشاهده کرد؛ چراکه دو کلمه «بر» و «طرف» طی فرایند ترکیب که از جمله مراحل تلفیق است، با یکدیگر ترکیب شده‌اند و واژه «برطرف» را به وجود آورده‌اند. بر اساس توضیحات مربوط به این واژه در فرهنگ سخن، این واژه در معنای «تلف‌شده و نابود» با مقوله صفت در دوره‌ای از فارسی جدید کاربرد داشته است:

۳۴. صد نفر از معاندین خود را ... مقتول و برطرف دیده‌ام. (انوری: ذیل «برطرف»)

درحالی‌که امروزه نمی‌توان چنین کاربردی را مشاهده کرد و واژه مذکور تنها به‌عنوان فعلیاریار در افعال مرکب به کار می‌رود. با توجه به این تغییر که در فارسی جدید روی داده است، باید گفت که تمامی فرایندهای صرفی - نحوی مربوط به کلمه «فراموش» را می‌توان برای این واژه نیز در نظر گرفت. همچنین برای این واژه نیز همانند «فراموش»، هیچ فرایند نقشی‌ای رخ نداده است.

۵-۵ برگزار

از جمله معانی wizārdan در زبان پهلوی «انجام دادن، اجرا کردن» است. به عقیده صادقی (۱۳۹۰) همین واژه است که در فارسی جدید به «گزاردن» تحول پیدا کرده است. بنابراین شروع بررسی تاریخی ما در مورد این واژه از زبان پهلوی خواهد بود. وی خاطر نشان می‌کند که «در هر دو زبان پهلوی و فارسی پیشوندهای فعلی به دو منظور تقویت و تغییر معنای افعال ساده به آنها افزوده می‌شوند» (همان: ۶). بنابراین آن‌چنان که وی بیان می‌کند، صورت تقویت‌شده معنی «گزاردن» به معنی «انجام دادن» چیزی جز خود این معنی نیست؛ یعنی «برگزاردن» به همان معنای «انجام دادن» است. صادقی (همان) پس از بررسی‌های تاریخی در مورد دو صورت «برگزاردن» و «برگذاشتن» به این نتیجه می‌رسد که «برگذاشتن» در معنای «انجام دادن» اصلاً در زبان فارسی وجود نداشته است و برخی فرهنگ‌نویسان همچون دهخدا و انوری به اشتباه آن را مترادف «برگزاردن» در معنای «انجام دادن» در نظر

می‌گیرند. به عقیده وی صورت «برگذاشتن» به معنی «بالا نهادن، بالاتر بردن» و مجازاً «جایگاه کسی را بالاتر از دیگران قرار دادن» است. از جمله معانی دیگر این واژه در عبارت «برگذاشتن کسی به کسی یا پیش کسی»، طبق نظر صادقی، «عبور دادن او از پیش او» است. معنای دیگر «برگذار» بر اساس لغت‌نامه دهخدا «پیشکش، هدیه» است. واژه «برگزار» در بخشی از فارسی جدید به‌عنوان ستاک حال مصدر «برگزاردن» در ترکیبات فعلی مضارع به کار می‌رفته است. شاهد‌های ذیل از لغت‌نامه دهخدا تظاهر این واژه را در جملات آن زمان نشان می‌دهند:

۳۵. چندکار سلطان مسعود برگزارد همه بانام. (دهخدا: ذیل «برگزاردن»)
۳۶. کارها همه این مرد می‌برگزارد. (همان‌جا)

شاهد دیگری را نیز می‌توان برای کاربرد مذکور در فرهنگ سخن مشاهده کرد:

۳۷. ما را ناچار به حاکمی حاجت باشد که حکم ما بکند و شغل ما را برگزارد. (انوری: ذیل «برگزاردن»)

در فارسی امروز، با از بین رفتن مصدر «برگزاردن»، دیگر شاهد حضور ستاک حال «برگزار» در زبان فارسی نیستیم؛ در عوض ستاک مورد نظر تنها به‌عنوان فعلیاری در فعل مرکب «برگزار کردن» ایفای نقش می‌کند. البته معین (۱۳۷۸) در فرهنگ فارسی برای واژه فوق معنای «اجراشده، انجام‌شده» را ذکر کرده و معتقد است این واژه دارای مقوله صفت است؛ درحالی‌که همان‌طور که در بخش‌های پیشین اشاره شد نمی‌توان این واژه را با در نظر گرفتن منعطف‌ترین رویکرد مقوله‌بندی، یعنی نظریه پیش‌نمونه، متعلق به هیچ‌یک از مقوله‌های واژگانی زبان فارسی از جمله مقوله صفت دانست. با توجه به توضیحات فوق و در نظر گرفتن این نکته که در فارسی جدید پیشوند فعلی «بر-» به «گزاردن» اضافه شده است، فرایند هم‌نشینی تلفیق از نوع وندافزایی برای این واژه اتفاق افتاده است. همچنین می‌توان تمامی فرایندهای صرفی - نحوی ذکرشده برای واژه «فراموش»، یعنی اجباری‌شدگی، جانشین‌شدگی، فسیل‌شدگی و مقوله‌زدایی را برای این واژه نیز مشاهده کرد؛

توضیح اینکه ستاک حال مصدر «برگزاردن» که در دوره‌ای از فارسی جدید از زایایی برخوردار بوده و برای تمامی تصریف‌های مضارع به کار می‌رفته است، امروزه مقوله پیشین خود را از دست داده و به حضور به‌عنوان فعلیاری محدود شده است. توضیحات مربوط به هریک از فرایندهای صرفی - نحوی در قسمت‌های پیشین ارائه شده است و تکرار آن در مورد این کلمه زائد است. برای این واژه هیچ فرایند نقشی‌ای وجود ندارد.

۵-۶ فروگذار

این واژه نیز همچون «برگزار» در دوره‌ای از فارسی جدید به‌عنوان ستاک حال دو مصدر «فروگذاشتن» و «فروگذااردن» ایفای نقش می‌کرده است. شاهد‌های ذیل از لغت‌نامه دهخدا تظاهر این واژه را در جملات آن زمان نشان می‌دهد:

۳۸. تدبیر آن است که ما این کار را فروگذاریم. (دهخدا: ذیل «فروگذاشتن»)

۳۹. جمله کارها فروگذاشت و فرخی را برنشانند و روی به امیر نهاد. (همان‌جا)

به جز کارکرد مذکور، آنچه در لغت‌نامه و فرهنگ سخن برای واژه «فروگذار» مشترک است معنای «اهمال‌کننده در کاری، آن‌که در انجام کاری کوتاهی ورزد» است و تنها در فرهنگ سخن یک شاهد برای آن ارائه شده است:

۴۰. به او قول داده‌ام که در خدمتگزاری فروگذار نباشم. (انوری: ذیل «فروگذار»)

با توجه به همین معنی «اهمال‌کننده در کاری»، فرهنگ سخن این واژه را صفت یا اسم می‌داند؛ درحالی‌که امروزه واژه مورد نظر به‌طور مستقل و بدون کمک هم‌کرد به کار نمی‌رود و برخوردار از معنای «اهمال‌کننده در کاری، آن‌که در انجام کاری کوتاهی ورزد» و مقوله واژگانی اسم یا صفت نیست. یکی دیگر از معانی این واژه به عقیده دهخدا، «اهمال، فروگذاشت» است و با توجه به این معنی آن را اسم مصدر مرکب می‌داند؛ درحالی‌که برای این معنا هیچ شاهدی ارائه نمی‌کند. در فارسی امروز واژه «فروگذار» نه ستاک حال «فروگذاشتن» یا «فروگذااردن» است و نه صفت یا اسم مصدر مرکب؛ به عبارت دیگر،

واژه‌ای با دو کارکرد فعلی (ستاک مضارع) و صفتی یا اسمی، در فارسی امروز به حضور به‌عنوان فعلیاری در فعل مرکب محدود شده است. به دلیل ترکیب «فرو-» و «گذاشتن» یا «گذااردن» در فارسی جدید برای این واژه فرایند هم‌نشینی تلفیق از نوع وندافزایی رخ داده است. وضعیت این واژه از لحاظ فرایندهای صرفی - نحوی و نقشی کاملاً شبیه واژه «فراموش» است؛ بنابراین، از تکرار توضیحات مربوط به این فرایندها پرهیز می‌کنیم. فقط بایستی نکته‌ای را درباره معنای این واژه خاطر نشان کنیم و آن هم اینکه «فروگذاشتن» که در اصل به معنای «پایین گذاشتن» بوده است، مجازاً معنای «ترک کردن و رها کردن» نیز یافته است. به عبارت دیگر، حرکتی از سمت مفهوم عینی و فیزیکی «رها کردن» به سمت مفهوم انتزاعی آن صورت گرفته است.

۵-۷ ورنانداز / برانداز

نگاهی به فرهنگ پهلوی مکنزی (Mackenzie 1971) نشان می‌دهد که در فارسی میانه صورت مصدری [handāxtan] با بن مضارع [handāz] در معنای «حدس زدن و تخمین زدن» وجود داشته است. در دو فرهنگ عمید و سخن معنای «سنجیدن» به‌عنوان یکی از معانی مصدر «برانداختن» ذکر شده است. بنابراین در دوره‌ای از فارسی جدید از مصدر مذکور صورت‌های گذشته و حال ساخته می‌شده است و واژه «ورانداز/ برانداز» ستاک حال این مصدر بوده است. همچنین معین (۱۳۷۸)، علاوه بر کارکرد اسم مصدری که دهخدا (۱۳۷۷) و عمید (۱۳۷۱) نیز به آن اشاره کرده‌اند، بدون ذکر شاهد، دو معنای «اندازه (جامه و غیره) و نقشه، مسوده» را نیز برای این واژه آورده و مقوله واژگانی آن را در این کارکرد اسم در نظر گرفته است. به‌جز فرهنگ سخن که برای معنای «نگاه دقیق برای بررسی ویژگی‌های کسی یا جزئیات چیزی» و مقوله اسم مصدری این واژه شاهدهایی را ذکر نموده است، در هیچ‌یک از فرهنگ‌های عمید، معین و دهخدا شهادی را نمی‌توان مشاهده کرد. شاهدهای فرهنگ سخن برای این واژه به قرار ذیل‌اند:

۴۱. من مشغول تماشا و ورنانداز این مخلوق کم‌یاب و شیء عجاب بودم.

(انوری: ذیل «ورانداز»)

۴۲. در جلو آینه‌های قدی مشغول برانداز حُسن و جمال بازیافته بودیم.

(همان: ذیل «برانداز»)

۴۳. به سقف نگاه می‌کرد تا از برانداز قدسی بگریزد. (همان‌جا)

اگرچه واژه «برانداز» در جمله‌های فوق برای فارسی‌زبانان معاصر کاملاً بدساخت نیست، تقریباً هیچ‌گاه در چنین ساخت‌هایی به کار نمی‌رود و به جای آن از صورت مصدری «برانداز کردن» استفاده می‌شود. کاربرد اسمی این واژه در معنای «اندازه یا نقشه» نیز به طور کامل منسوخ شده است. بنابراین می‌توان موارد پیش‌گفته را این‌گونه خلاصه کرد که واژه «برانداز» با دو مقوله فعلی (ستاک حال) و اسمی (اعم از اسم مصدر و اسم عام) در دوره‌ای از فارسی جدید، امروزه محدود به حضور به‌عنوان فعلیاری در فعل مرکب شده و مقوله‌ها و کارکردهای پیشین خود را از دست داده است. بنابراین وضعیت این واژه از لحاظ فرایندهای واجی شبیه «فروگذار» و از لحاظ فرایندهای صرفی - نحوی و نقشی کاملاً شبیه واژه «فراموش» است.

۸-۵ محسوب

با توجه به عربی بودن واژه مذکور نمی‌توان اثری از این واژه در فارسی میانه مشاهده کرد و باید سابقه آن را در فارسی جدید پی گرفت. واژه مورد نظر که در زبان عربی اسم مفعول است، در دوره‌ای از فارسی جدید همانند صفت‌ها دارای کارکرد اسنادی بوده است. شاهد‌های منشور ذیل که در فرهنگ سخن نقل شده‌اند، کارکرد اسنادی این واژه را به خوبی نمایان می‌سازد:

۴۴. آنچه ناصر خواهد به وی دهد و خطی بستاند تا وی را محسوب باشد.

(انوری: ذیل «محسوب»)

۴۵. حکم صادر از دیوان تمیز، در هر حال، حضوری محسوب است و قابل اعتراض نیست.

(همان‌جا)

دهخدا نیز برای این کلمه شاهدهی منظوم ارائه می‌کند:

۴۶. نظر می‌داشت اندر راه محبوب که در ذاتش همان بوده‌ست محسوب
(دهخدا: ذیل «محسوب»)

با توجه به معنی صفتی «به شمار آورده‌شده، شمرده‌شده، به حساب آمده» که در همه فرهنگ‌های مذکور مشترکاً به‌عنوان یکی از معانی این واژه ذکر شده است و همچنین در نظر گرفتن کارکرد اسنادی فوق، می‌توان گفت این واژه در دوره‌ای از فارسی جدید از مقوله صفت برخوردار بوده است؛ اما در فارسی معاصر نمی‌توان کارکرد اسنادی فوق را مشاهده کرد (بدساختی زنجیره «محسوب بودن» در قسمت ۲-۳ گزارش شد). در فارسی معاصر برای بیان معانی فوق، واژه «محسوب‌شده» به کار می‌رود نه واژه «محسوب»؛ بنابراین این واژه نیز همانند سایر واژه‌های پیشین امروزه تنها به‌عنوان فعلیاری در فعل مرکب به کار می‌رود. برای این کلمه نمی‌توان هیچ‌یک از فرایندهای هم‌نشینی یا جانشینی واجی دستوری‌شدگی را مشاهده کرد، اما با توجه به از بین رفتن مقوله واژگانی پیشین آن، یعنی صفت، در فارسی معاصر و همچنین تثبیت جایگاه آن در فارسی امروز، تمامی فرایندهای صرفی - نحوی ذکر شده برای کلمه «فراموش» برای این واژه نیز قابل شناسایی است؛ بنابراین، در سیر تحول این واژه فرایندهای صرفی - نحوی تثبیت ترتیب واژگانی، جانشین‌شدگی، اجباری‌شدگی، فسیل‌شدگی و مقوله‌زدایی رخ داده است. همچنین برای این واژه هیچ‌یک از فرایندهای نقشی دستوری‌شدگی رخ نداده است.

۹-۵ منتقل

این واژه نیز، همانند واژه پیشین، به دلیل عربی بودن قطعاً در فارسی میانه وجود نداشته است و باید ورود آن را به زبان فارسی متعلق به دوره فارسی جدید دانست. از ریشه «ن ق ل» در زبان عربی از باب افتعال صورت «مُنْتَقِل» به معنی «جابه‌جاشونده و قابل حرکت» است. نکته‌ای که در مورد این کلمه در زبان فارسی بایستی خاطر نشان کرد این است که

اگرچه همه فرهنگ‌های فوق معنای «انتقال‌یافته یا جابه‌جاشده» را برای این واژه آورده‌اند و آن را برخوردار از مقوله صفت دانسته‌اند، در هیچ‌یک از آنها نمی‌توان مثال یا شاهی را برای کاربرد این کلمه بدون همکرد مشاهده کرد. در مورد معنایی که فرهنگ‌ها برای این واژه ذکر کرده‌اند نیز بایستی به این نکته اشاره کرد که در فارسی امروز معنای ذکرشده برای این کلمه را تنها هنگامی می‌توان به آن اختصاص داد که کلمه مورد نظر را با صفت مفعولی «شده» همراه کرد. به عبارت دیگر، در زبان فارسی امروز این کلمه «منتقل‌شده» است که در معنای «انتقال‌یافته یا جابه‌جاشده» به کار می‌رود، نه کلمه «مُنْتَقِل». با در نظر گرفتن این نکته که هیچ‌یک از فرهنگ‌های زبان فارسی شاهد یا مثالی را برای کاربرد این کلمه به‌تنهایی ذکر نکرده‌اند، احتمالاً پس از ورود به زبان فارسی فقط دارای همین کاربرد بوده است و هیچ‌گاه به‌صورت مستقل به کار نرفته است. با در نظر گرفتن این فرض، نمی‌توان آن را از مصادیق دستوری‌شدگی دانست. همان‌طور که گفته شد این کلمه تنها می‌تواند در صورت همراه شدن با یک همکرد در جملات زبان فارسی ظاهر شود و در این کاربرد فسیل شده است.

کلمه مذکور فقط نمونه‌ای از کلمات عربی است که پس از ورود به زبان فارسی چنین وضعیتی پیدا کرده‌اند. به‌عنوان نمونه‌ای دیگر می‌توان به کلمه «منفجر» اشاره کرد؛ کلمه‌ای که مانند «منتقل» بایستی حتماً با یک جزء واژگانی دیگر همچون «کرد»، «شد» و مانند آن همراه شود تا بتواند در جملات زبان فارسی نقش ایفا کند.

فرض دوم این است که با وجود عدم ارائه مثال در فرهنگ‌های فوق برای این واژه آن را در دوره‌ای از فارسی جدید، آن‌چنان که این فرهنگ‌ها اشاره می‌کنند، برخوردار از مقوله صفت بدانیم که در این صورت، با توجه به عدم برخوردارای این واژه از مقوله صفت در فارسی امروز، بایستی آن را از مصادیق دستوری‌شدگی بدانیم. در این صورت وضعیت آن از لحاظ فرایندهای مربوط به دستوری‌شدگی همانند کلمه «فراموش» خواهد بود.

کلماتی را که در این قسمت بررسی کردیم دارای یک مشخصه مشترک بودند و آن هم

اینکه تنها کارکردشان در فارسی امروز حضور به‌عنوان فعلیاری در فعل مرکب است. همچنین مشخص شد که تقریباً همه آنها بر اثر فرایند دستوری‌شدگی از این ویژگی برخوردار شده‌اند. با توجه به مباحث طرح‌شده در این بخش این نتیجه به دست می‌آید که در اثر حاضر در زمینه به وجود آمدن فعل مرکب تنها بخش مربوط به دستوری‌شدگی مورد توجه قرار گرفته است و فرایندهای مربوط به واژگانی‌شدگی به پژوهشی دیگر موکول شده است. مقوله واژگانی کلمات فوق را در بخش بعد بررسی می‌کنیم.

۶. فعلیاری محض

از بحث‌های طرح‌شده در بخش سوم اثر حاضر این نتیجه به دست آمد که در جدول مورد نظر ما نمی‌توان دو کلمه «فراموش» و «محسوب» را برحسب معیارهای چهار حوزة معنا، صرف، نحو و کاربرد ذیل طبقه صفت قرار داد. همچنین با بررسی ملاک کاربرد مشخص شد که نمی‌توان این کلمات را جزو اعضای حاشیه‌ای مقوله فعل در زبان فارسی به شمار آورد. اما فعل نبودن این کلمات برحسب ملاک‌های اعضای پیش‌نمونه‌ای حوزه‌های دیگر همچون صرف و نحو مورد بررسی قرار نگرفت؛ مسئله‌ای که اکنون به بررسی آن خواهیم پرداخت. از نظر صرفی، اعضای پیش‌نمونه فعل در زبان فارسی ستاک فعلی هستند و شناسه‌های فعلی می‌گیرند، در صورتی که کلمات مورد نظر ما این ویژگی را ندارند:

۴۷. * موضوع را فراموشیدند.

۴۸. * او را دانشمند محسوبیدند.

اگرچه، همان طور که در بخش پیشین اشاره شد، کلمه framōš در فارسی میانه ستاک حال مصادر framuštan/ framōšīdan بوده است.

از لحاظ نحوی اعضای پیش‌نمونه مقوله فعل توزیعی همچون گروه‌های فعلی دارند و می‌توان برای مثال آنها را با قید توصیف و یا آنها را منفی کرد؛ در صورتی که هیچ‌یک از کلمات ما این ویژگی‌ها را ندارند:

۴۹. * فراموش موضوع

۵۰. * محسوبِ مطلب

بنابراین نمی‌توان این کلمات را متعلق به مقوله فعل در زبان فارسی دانست. حال به بررسی شباهت کلمات مذکور با اعضای پیش‌نمونه‌ای مقوله اسم می‌پردازیم. اسم‌ها در زبان فارسی از لحاظ صرفی، ستاک اسمی هستند و وندهای تصریفی ستاک‌های اسمی همچون علامت جمع «-ها» یا «-ان» را می‌پذیرند، درحالی‌که اضافه شدن پسوندهای مذکور به کلمات فوق موجب بدساختی ترکیب می‌شود:

۵۱. * فراموش‌ها/ فراموشان

۵۲. * محسوب‌ها/ محسوبان

اعضای پیش‌نمونه اسم از لحاظ نحوی دارای توزیع گروه‌های اسمی هستند و مثلاً در ساخت اضافی به کار می‌روند یا فاعل و مفعول واقع می‌شوند، اما این ویژگی را نیز نمی‌توان برای کلمات مذکور مشاهده کرد:

۵۳. * فراموشِ سؤال

۵۴. * محسوبِ موضوع

۵۵. * فراموشِ مطلب او را شرمنده کرد.

۵۶. * محسوبِ کار او را موفق کرد.

۵۷. * فراموش را از سر گرفت.

۵۸. * محسوب را پایان داد.

از لحاظ معنایی، اعضای پیش‌نمونه اسم، نام افراد یا اشیاء هستند و از لحاظ کاربردی نقش ارجاعی دارند؛ درحالی‌که کلمات مذکور نه نام افراد و اشیاء هستند و نه نقش ارجاعی دارند. بنابراین نمی‌توان آنها را به مقوله اسم نیز متعلق دانست.

حرف اضافه نبودن این کلمات نیز به قدری واضح است که نیاز به هیچ توضیحی ندارد. اگر در زبان فارسی تنها همین دو کلمه برخوردار از ویژگی فوق بودند قطعاً اختصاص یک نام جدید به آنها اقتصادی به نظر نمی‌رسید، اما همان طور که در بخش‌های پیشین نیز

اشاره شد، این کلمات تنها تعدادی از اعضای یک طبقه جدید هستند که بر اثر یک فرایند تاریخی تحت عنوان دستوری‌شدگی چنین ویژگی‌ای پیدا کرده‌اند و با جستجوهای بیشتر می‌توان موارد بیشتری از این گروه را مشاهده کرد؛ هرچند، قاعدتاً تعداد این کلمات محدود و مشخص است و با یک طبقه بسته روبه‌رو هستیم نه یک طبقه واژگانی باز. تلاش نگارندگان برای قرار دادن این کلمات ذیل یکی از طبقات شناخته‌شده فعل، اسم، صفت و حرف اضافه حتی با قائل شدن به رویکردی بسیار منعطف همچون نظریه پیش‌نمونه بی‌نتیجه ماند. بنابراین پیشنهاد می‌شود به این دلیل که کلمات فوق در فارسی امروز به‌هیچ‌وجه به طور مستقل به کار نمی‌روند و حتماً باید با یک هم‌کرد همراه شوند تا ترکیبات خوش‌ساختی داشته باشیم، آنها را «فعلیاری محض» بنامیم؛ نام‌گذاری‌ای که متأثر از کارکرد صرفی - نحوی منحصر به فرد این کلمات است. اشکالی که ممکن است برای این نام‌گذاری طرح شود این است که چنین طبقه‌ای در هیچ‌یک از زبان‌های دنیا مشاهده نشده است و این نام صرفاً محدود به زبان فارسی است. پرسش فوق را می‌توان این‌گونه پاسخ داد که این ویژگی منحصر به فرد، یعنی وجود کلماتی که به‌جز حاضر شدن به‌عنوان فعلیاری در ساختمان فعل مرکب هیچ تظاهر نحوی و صرفی و معنایی‌ای در زبان ندارند، تنها در این زبان مشاهده شده است. همچنین بایستی خاطر نشان کرد که ممکن است این شرایط، یعنی حضور صرف به‌عنوان فعلیاری و بالطبع نام‌گذاری مذکور برای این کلمات، یک وضعیت موقتی باشد و در دوره‌های آینده زبان فارسی این کلمات به یکی از اعضای پیش‌نمونه طبقات متعارف واژگانی متمایل شوند.

اگر چهارچوب نظری پیش‌نمونه را رویکردی برای مقوله‌بندی کلمات در زبان فارسی در نظر بگیریم می‌توانیم تمامی اعضای طبقه ناهماهنگ با زیر طبقه حالتی (به‌جز «فراموش») و «محسوب») و زیر طبقه رویدادی در کریمی‌دوستان (Karimi-Doostan 2011) را به ترتیب متعلق به مقوله‌های صفت و اسم بدانیم؛ در این صورت تنها عضو طبقه ناهماهنگ در زبان فارسی همین طبقه «فعلیاری محض» خواهد بود که اعضای آن را نمی‌توان حتی در حاشیه و لبه مقوله‌های شناخته‌شده کلمه در زبان فارسی قرار داد.

۷. نتیجه‌گیری

با بررسی‌های در زمانی مشخص شد که برخی از کلمات در دوره‌های پیشین زبان فارسی دارای مقوله واژگانی و کارکرد مستقل بوده‌اند، اما در فارسی امروز مقوله واژگانی‌شان را از دست داده‌اند و امروزه تنها به‌عنوان فعلیاری در افعال مرکب به کار می‌روند. برای تجزیه و تحلیل تاریخی داده‌ها در چهارچوب نظریه دستوری‌شدگی، رویکرد کرافت (Croft 2003) انتخاب شد و پس از بررسی داده‌ها مشخص گشت که تقریباً برای تمامی این کلمات فرایند دستوری‌شدگی رخ داده است. از میان فرایندهای واجی، صرفی - نحوی و نقشی موجود در دستوری‌شدگی، برای برخی از کلمات فرایندهای واجی صورت پذیرفته بود، برای تقریباً همه کلمات فرایندهای صرفی - نحوی رخ داده بود و برای تعداد بسیار اندکی نیز فرایندهای نقشی اتفاق افتاده بود. موضوع دیگری که در اثر حاضر مورد بررسی قرار گرفت بحث مقوله واژگانی این کلمات بود. در آثار پیشین مقوله واژگانی تعداد اندکی از کلمات پژوهش حاضر با معرفی نام‌هایی چون «صفات گزاره‌ای» یا «طبقه ناهماهنگ» با زیربخش «حالتی» مورد بررسی قرار گرفته بود. در اثر حاضر، پس از برشمردن مشکلات این نام‌گذاری‌ها، در نهایت مقوله واژگانی «فعلیاری محض» را برای این کلمات وضع کردیم.

منابع

- استاجی، اعظم (۱۳۸۳)، توصیف و تحلیل پدیده دستوری شدن در زبان فارسی، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه فردوسی مشهد؛
- انوری، حسن (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران؛
- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۰)، نگاهی تازه به دستور زبان، آگاه، تهران؛
- خباز، مجید (۱۳۷۶)، مواردی از دستوری شدن و واژگانی شدن در زبان فارسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس؛
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران؛
- رابینز، آر. اچ (۱۳۷۰)، تاریخ مختصر زبان‌شناسی، ترجمه علی محمد حق‌شناس، نشر مرکز، تهران؛
- سبزواری، مهدی (۱۳۸۲)، بررسی پیدایش و تحول افعال کمکی فارسی نوین در چارچوب دستوری شدن،

- پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی؛
صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۰)، «برگزار یا برگذار»، فرهنگ‌نویسی، ش ۴ (بهمن): صص ۲-۱۵؛
صدری‌افشار، غلامحسین و همکاران (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر فارسی، فرهنگ معاصر، تهران؛
طباطبایی، سید علاء‌الدین (۱۳۸۴)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، نامه فرهنگستان، د ۷، ش ۲، پیاپی ۲۶
(شهریور): صص ۲۶-۳۴؛
طیب‌زاده، امید (۱۳۸۵)، «ساخت‌های اسنادی و سببی در زبان فارسی»، نامه فرهنگستان، د ۸، ش ۴،
پیاپی ۳۲ (زمستان): صص ۶۱-۶۸؛
عمید، حسن (۱۳۷۱)، فرهنگ عمید، ج ۸، امیرکبیر، تهران؛
کریمی‌دوستان، غلامحسین (۱۳۸۶)، «اسامی و صفات گزاره‌ای در زبان فارسی»، دستور، ش ۳: صص
۱۸۷-۲۰۲؛
کریمی‌دوستان، غلامحسین و آرمان‌ذاکر (۱۳۸۸)، «رویکرد حوزه‌ای به اجزای کلام در فارسی»، مجله
زبان و زبان‌شناسی، ش ۱۰، صص ۲۷-۴۵؛
مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۸۱)، سیر زبان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد؛
معین، محمد (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران؛
نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۷)، «بررسی فرایند دستوری‌شدگی در فارسی جدید»، دستور، ش ۴: صص
۳-۲۴؛
_____ (الف ۱۳۸۹)، «چگونگی شناسایی موارد دستوری‌شدگی»، پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی،
ش ۲، صص ۱۴۹-۱۶۵؛
_____ (ب ۱۳۸۹)، «از واژه‌بست تا وند تصریفی: بررسی تحول تاریخی بعضی واژه‌بست‌های فارسی
جدید»، دستور، ش ۶: صص ۷۷-۹۹؛
_____ (۱۳۹۰)، «مقایسه دستوری‌شدگی و دستوری‌زدایی در فارسی کنونی (مطالعه موردی: تبدیل
برخی وندهای تصریفی به اشتقاقی)»، مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، ش ۱۱، صص ۸۹-
۱۰۹؛
نغزگوی کهن، مهرداد و شادی داوری (۱۳۹۱)، «شبه‌وندشدگی»، نشریه پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی،
ش ۱، صص ۶۵-۸۵؛
نغزگوی کهن، مهرداد و محمد راسخ‌مهند (۱۳۹۱)، «دستوری‌شدگی و بسط استعاری»، مجله پژوهش‌های
زبانی دانشگاه تهران، ش ۲، صص ۱۱۷-۱۳۴؛
BAKER, M. C. (2003), *Lexical Categories: Verbs, Nouns and Adjectives* (Vol. 102),

- Cambridge: Cambridge University Press;
- BORER, H. (2000), "The impoverished lexicon", *Handouts from the Course Taught at UiL OTS, Utrecht, Fall 2000*;
- (2003), "Exo-skeletal vs. endo-skeletal explanations: syntactic projections and the lexicon", *The Nature of Explanation in Linguistic Theory*, 31-67;
- BRINTON, L. J., & M. AKIMOTO (Eds.) (1999), *Collocational and Idiomatic Aspects of Composite Predicates in the History of English* (Vol. 47), Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins;
- CAMPBELL, L. (1991), "Some grammaticalization changes in Estonian and their implications", *Approaches to Grammaticalization 1*: 285-299;
- CHOMSKY, N. (1970), "Remarks on nominalization", In: R. Jacobs, and P. Rosenbaum (eds.), *Readings in English Transformational Grammar*, Waltham, MA: Ginn and Company: 184-221;
- CROFT, W. (1984), "Semantic and Pragmatic Correlates to Syntactic Categories", In: D. Testen, V. Mishra, and J. Drogo (eds.), *Papers from the Parasession on Lexical Semantics*, Twentieth Regional Meeting of the Chicago Linguistic Society, Chicago: University of Chicago Linguistics Department: 53-71;
- (1990), "A conceptual framework for grammatical categories (or: a taxonomy of propositional acts)", *Journal of Semantics* 7(3): 245-279;
- (1991), *Syntactic Categories and Grammatical Relations: The Cognitive Organization of Information*, Chicago: University of Chicago Press;
- (2003), *Typology and Universals*, 2nd Edn., Cambridge: Cambridge University Press;
- DIXON, R. M. (1982), *Where Have All the Adjectives Gone?: and other Essays in Semantics and Syntax* (Vol. 107), Berlin: Walter de Gruyter.
- EVANS, V., & M. GREEN (2006), *Cognitive Linguistics: an Introduction*, Mahwah, NJ and Edinburgh: Lawrence Erlbaum Associates Publishers;
- FOLLI, R. et.al. (2005), "Determinants of event type in Persian complex predicates", *Lingua* 115(10): 1365-1401;
- GABELENTZ, G. V. (1891), "Die Sprachwissenschaft", *Ihre Aufgaben, Methoden und bisherigen Ergebnisse*, Leipzig: Weigel;
- GIVÓN, T. (1971, April), "Historical syntax and synchronic morphology: an archaeologist's field trip", In *Chicago Linguistic Society* (Vol. 7, No. 1): 394-415;
- (1984), *Syntax: A Functional-Typological Introduction*, Vol. 1, Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins;
- HAEGEMAN, L. (1994), *Introduction to Government and Binding Theory*, 2nd Edn., Oxford: Basil Blackwell;
- HALLE, M., & A. MARANTZ (1993), "Distributed morphology and the pieces of inflection". *The View from Building 20*: 111-176;
- HEINE, B., & M. REH (1984), *Grammaticalization and Reanalysis in African Languages*, Hamburg: Helmut Buske;
- HOPPER, P. J. (1991), "On some principles of grammaticization", *Approaches to Grammaticalization*, E.C. Traugott & B. Heine (Eds.). Vol. 1, Amsterdam and

- Philadelphia: John Benjamins;
- HOPPER, P. J., & S. A. THOMPSON (1984), "The discourse basis for lexical categories in universal grammar", *Language*: 703-752;
- HOPPER, P. J., & E. C. TRAUOGOT (1993), *Grammaticalization*, Cambridge: Cambridge University Press;
- HUMBOLDT, W. (1823), *Ueber das Entstehen der Grammatischen Formen, und ihren Einfluss auf die Ideenentwicklung*, Druckerei der Königl: Akademie der Wissenschaften;
- JOSEPH, B. D., & R. D. JANDA (1988), "The how and why of diachronic morphologization and demorphologization", *Theoretical Morphology: Approaches in Modern Linguistics*: 193-210;
- KARIMI-DOOSTAN, G. (1997), *Light Verb Constructions in Persian*, Doctoral Dissertation, University of Essex;
- (2011), "Lexical categories in Persian", *Lingua* 121(2): 207-220;
- KEMPTON, W. (1981), *The Folk Classification of Ceramics: A Study of Cognitive Prototypes*, Access Online via Elsevier;
- KURYLOWICZ, J. (1964), *The Inflectional Categories of Indo-European*, Heidelberg: Winter;
- LABOV, W. (1973), "The boundaries of words and their meanings", *New Ways of Analyzing Variation in English* 1: 340-373;
- LANGACKER, R. W. (1987), *Foundations of Cognitive Grammar: Theoretical Prerequisites* (Vol. 1), Stanford University Press;
- LEHMANN, C. (1982), *Thoughts on Grammaticalization: a Programmatic Sketch*, Universalienprojekt: Institut für Sprachwissenschaft Universität;
- MACKENZIE, D. N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London: Oxford University Press;
- MARANTZ, A. (1997), "No escape from syntax: Don't try morphological analysis in the privacy of your own lexicon", *University of Pennsylvania Working Papers in Linguistics* 4(2): 201-225;
- MEILLET, A. (1912), "L'évolution des formes grammaticales", *Scientia (Rivista di Scienza)* 12, no. 26, 6, reprinted in: Meillet 1958: 130-148;
- NEUMEYER, F. J. (1998), *Language Form and Language Function*, Cambridge, MA: MIT press;
- QUIRK, R. et.al. (1988), "A Comprehensive Grammar of the English Language", *ELT Journal* 42: 3;
- RADFORD, A. (1988), *Transformational Grammar: A First Course* (Vol. 1), Cambridge: Cambridge University Press;
- (2004), *Minimalist Syntax: Exploring the Structure of English*, Cambridge: Cambridge University Press;
- RAUH, G. (2010), *Syntactic Categories: Their Identification and Description in Linguistic Theories*, Oxford: Oxford University Press;
- ROSCHE, E. (1973), "Natural categories", *Cognitive Psychology* 4(3): 328-350;
- (1977), "Classification of real-world objects: Origins and representations in cognition", *Thinking: Readings in Cognitive Science*: 212-222;

- (1999), "Principles of categorization", *Concepts: Core Readings*: 189-206;
- ROSCH, E., & MERVIS, C. B. (1975), "Family resemblances: Studies in the internal structure of categories", *Cognitive Psychology* 7(4): 573-605;
- ROSS, J. R. (1973), "A fake NP squish", *New Ways of Analyzing Variation in English*: 96-140;
- SADOCK, J. M. (1991), *Autolexical Syntax: A Theory of Parallel Grammatical Representations*, Chicago: University of Chicago Press;
- TAYLOR, J. R. (2003), *Linguistic Categorization: Prototypes in Linguistic Theory*, Oxford: Oxford University Press;
- TRAUGOTT, E. C. (1982), "From propositional to textual and expressive meanings: Some semantic-pragmatic aspects of grammaticalization", *Perspectives on Historical Linguistics*: 245-271;
- TRAUGOTT, E. C. (1999), "A historical overview of complex predicate types", *Collocational and Idiomatic Aspects of Complex Predicates in the History of English*, Amsterdam/Philadelphia: 239-260;
- WATKINS, C. (1964), "Preliminaries to the reconstruction of Indo-European sentence structure", In: *Proceedings of the Ninth International Conference of Linguists*, The Hague: Mouton.
- WITTGENSTEIN, L. (1978), *Philosophical Investigations*, English Translated by G. E. M. Anscombe, Oxford: Blackwell.